زمستان ۱۴۰۲

۴۱

www.mehrafarinorg.com

فصلنامه داخلی مؤسسه
نیکوکاری مهرآفرین پناه عصر

مهرآفرین

وطن برای افغان‌ها خاک نیست

گزارش جشن شب یلدای کودکان مهرآفرین

همکاری رسمی مهرآفرین و مدیران خودرو

به نام خداوند مهرآفرین

هنوز با همه دردم امید درمانست
که آخری بود آخر شبان یلدا را

تقویم ؛ بهانه مهربانی ...

خوبان همراه مهرآفرین امسال می‌توانید با سفارش تقویم ۱۴۰۳ از مهرآفرین در بازگرداندن سلامت کودکان بیمار سهیم باشید.مبلغ حاصل از فروش این تقویم صرف کمک به «درمان کودکان بیمار» خواهد شد.برای سفارش و تهیه تقویم به شماره واتساپ پیام دهید. ۰۹۱۰۱۷۸۵۲۸۲

فصلنامه داخلی مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین پناه عصر
زمستان ۱۴۰۲ • شماره ۴۱

شناسنامه

صاحب امتیاز
مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین پناه عصر

مدیر مسئول
فاطمه دانشور

مدیرگروه‌نشریه
تمنا استاد

سردبیر
حسن ظهوری

طراح گرافیک
دنیا سنجریگی

طرح جلد
تمنا استاد

عکاس
حدیث محمدی

نویسندگان
مرضیه حسینی
حسن ظهوری
سارا هاشمی نیک

ویرایش
مریم قادری

مشاور هنری
مازیار علی‌یاری

نشانی تحریریه
تهران / بلوار نلسون ماندلا
نرسیده به چهارراه جهان‌کودک
برج امیرپرویز / طبقه ۷ / واحد۷۱

تلفن
۳۵۲۶۰ - ۰۲۱ (داخلی ۴۰۰)

وب‌سایت
mehrafarinorg.com

ایمیل
mag@mehrafarinorg.com

اینستاگرام
@mehrafarincharity

فهرست مطالب

بخش	عنوان	مطلب	صفحه
مهرگو	سخن مدیرمسئول	هدیه‌ی مهر	۳
مهرخانه	تجربه زیسته	به تجربه‌ی درد نمی‌توان عادت کرد	۴
	بررسی چالش	نوزادانی که گرسنه می‌مانند	۶
مهریار	مددجویان توانمند شده	مرد کوچکی که خانواده‌اش را خوشبخت کرد	۸
	معرفی کمپین‌های جاری	با مهربانی گرمابخش خانه‌های سرد می‌شویم	۱۰
	نتایج کمپین‌های گذشته	تحقق یک رویا؛ پایان مدارس کپری در شهرستان مهرستان	۱۲
	گزارش رویداد مددجویان	یک روز بدون تبعیض برای کودکان	۱۴
	گزارش رویداد مددجویان	"هرگز نبوده قلب من این گونه گرم و سرخ"	۱۶
	گزارش مراکز	روایت دخترانی در پناه مهر فرشته	۲۰
مهرنامه	پرونده	وطن بـرای افغان‌ها خاک نیست	۲۴
مهرنما	اخبار مهرآفرین	خبرهای کوتاه مهرآفرین	۳۴
مهربخش	مسئولیت اجتماعی	مهرآفرین همراه رسمی مدیران خودرو در امور خیریه	۳۶
	رویداد فرهنگی-اجتماعی	حضور مهرآفرین در رویدادهای نمایشگاهی جزیره کیش	۳۸
مهرگان	نیکوکاران ایران و جهان	تاریخچه مؤسسات خیریه در ایران / بخش دوم	۴۰
	کنش‌های نیکوکاری	کودکان اولین قربانیان فجایع جنگی	۴۲
مهرشمار	گزارش مالی فصلی	گزارش مالی مؤسسه مهرآفرین در سه ماه تابستان سال ۱۴۰۲	۴۴
مهرآموز	آموزش	مقابله با خشونت خانگی	۴۶

هدیه‌ی مهر

هجده پاییز را در مهرآفرین پشت سر گذاشتیم. پاییز را می‌توان با زبان مهر ترجمه کرد؛ مهری که آغاز پاییز را بر عهده گرفته و خود را در دل همه جا کرده‌است. مهر امسال نیز همانند سال‌های گذشته با شور و حالِ راهی کردن فرزندان‌مان به مدرسه و افتتاح مدارس در مناطق محروم گذشت. با کمک شما توانستیم بیش از ۴۰۰۰ دانش‌آموزی که در اقصی نقاط کشور در پناه مهرآفرین هستند را با کیف و نوشت‌افزار و با دلی شاد راهی مدرسه کنیم. مهرماه امسال چهار مدرسه در استان سیستان و بلوچستان و دو مدرسه در استان محروم کهگیلویه و بویراحمد به بهره‌برداری رساندیم و به دانش‌آموزان مناطق محروم هدیه کردیم؛ چرا که معتقدیم دانش، روشنی‌بخش اندیشه است و اندیشه، بزرگ‌ترین سرمایه انسان است. به‌واقع با ساخت هر مدرسه قدرت اندیشیدن را هدیه می‌کنیم به صدها کودکی که گرفتار فقر و محرومیت هستند. با همیاری و همراهی شما نیکان، شمار پروژه‌های محرومیت‌زدایی مهرآفرین از عدد ۸۰ گذشت و این دستاورد حاصل نمی‌شد مگر با حضور پر مهر شما. حضوری که به آن مفتخریم و به داشتن آن می‌بالیم. دلگرم به همراهی‌تان هستیم و باور داریم که مهرآفرین شمایید.

در جست‌وجو معنای زندگی مددکار شدم

به تجربه‌ی درد نمی‌توان عادت کرد

«نرگس رضاعلی» از مددکاران با سابقه مهرآفرین است. او که بیش از ۷سال سابقه‌ی کار در این مؤسسه را دارد، موقعیت‌های زیادی را تجربه کرده و دارای کوله‌باری از خاطرات تلخ و شیرین است. یکی از این موقعیت‌ها چند هفته پیش اتفاق افتاد که در طی تلاش برای نجات کودکی ۳ساله، انگشتش شکست و کارش به جراحی کشید. وی در گپ‌وگفتی که در ادامه می‌آید از تجربه‌اش به عنوان مددکاراجتماعی صحبت می‌کند.

چه شد که مددکاری اجتماعی را به عنوان حرفه انتخاب کردید در حالی‌که در رشته‌هایی چون مدیریت و حسابداری هم پذیرفته شده بودید؟

پاسخ این سوال در عشقی است که به پدرم در زمان حیات‌شان و البته پس از آن داشته و دارم. پدرم مرد مهربان و نیکی بود و یک ویژگی بارز داشت که همه او را با این ویژگی می‌شناختند؛ پدرم همه عمرش را در حال کمک کردن به دیگران بود؛ بی‌آن‌که انتظار جبران و یا حتی تشکر داشته باشد. همیشه آرزو داشتم شبیه او باشم. در ادامه‌ی زندگی، تجربه‌ام به عنوان یک زن و یک مادر، انگیزه‌ام برای کمک به دیگران را به سمت مددکاری اجتماعی جهت داد.

اولین تجربه‌تان به عنوان مددکار اجتماعی و مواجهه با مددجویان چطور بود؟

راستش، مواجهه با آدم‌ها و رنج‌هایی که پیش از ورود به این حرفه، تصوری از عمق و دامنه‌شان نداشتی، اصلاً آسان نبود. گاهی، از حجم زیاد درد و اندوهی که هر روزه می‌دیدم و لازم بود کاری برای کاهش آن در زندگی مددجوها انجام دهم، می‌ترسیدم. گاهی فشار به حدی بود که با خودم می‌گفتم شاید در انتخاب مسیر و حرفه‌ام اشتباه کرده‌ام. مثلا، در روزهای اول کاری‌ام با پسر ۱۶ساله‌ای مواجه شدم که روی صورت راننده‌ها اسید می‌ریخت و از آن‌ها دزدی می‌کرد. یا نوجوانی که قتل هولناکی را مرتکب شده بود. بعدها البته با مواردی خیلی دشواری‌تر مواجه شدم.

چه عاملی باعث می‌شد مجدداً به مسیری که انتخاب کرده بودید، برگردید؟

معنا، معنای زندگی! به خودم می‌گفتم کمک به دیگران و تلاش برای بهبود کیفیت زندگی افراد آسیب‌دیده همان چیزی است که به زندگی‌ام معنا می‌دهد؛ همان معنایی که پدرم به خوبی درک کرده‌بود. کار با مهرآفرین، با توجه به گروه هدف این مؤسسه یعنی کودکان آسیب، بحث معنادادن به زندگی از طریق کمک به دیگران را برایم بازتعریف کرد و رنگ و بوی دیگری داد. نکته دیگر در این رابطه، بحث مسئولیت و پذیرش در قبال انتخابی است که داری؛ وقتی انتخابی می‌کنی باید مسئولیت آن را هراندازه که دشوار باشد بپذیری و تلاش کنی به بهترین شکل انجامش دهی.

آیا می‌توان به تجربه‌ی درد عادت کرد؟

شاید این تصور وجود داشته باشد که همانند جراحی که به دیدن خون یا اقتضائات کارش عادت می‌کند، مددکار اجتماعی هم به آنچه حس می‌کند و می‌بیند عادت می‌کند. اما این‌طور نیست؛ چون سر و کار ما با روان انسان، با زندگی روزمره تیره‌روزترین آدم‌ها و با دردهای روحی آن‌هاست. مگر می‌شود به تجربه‌ی درد عادت کرد؟ مگر می‌شود به دیدن کودکانی که کتک می‌خورند، نوزادانی که معتاد می‌شوند، زنانی که شکنجه می‌شوند و مردانی که خودکشی می‌کنند عادت کرد؟ نکته این است که تجربه‌ی کاری مددکار به او کمک می‌کند که به جای گریه کردن با مددجو و بی‌تابی، دنبال راه‌حل برای کمک به او باشد. به همین دلیل است که تاب‌آوری، توان همدلی و همچنین خودمراقبتی از مهم‌ترین و ضروری‌ترین ویژگی‌ها برای تبدیل‌شدن به یک مددکار خوب است. عاملی که به تاب‌آوری کمک می‌کند، این است که در کار ما لذت هم در کنار درد وجود دارد. لذت کمک‌کردن، لذت نجات دادنِ دیگری.

تلخ‌ترین تجربیات شما در کدام موقعیت‌ها و متعلق به کدام گروه آسیب است؟

در طول سال‌ها تجربه‌ی کاری، با افراد زیادی که در شرایط بسیار اسفناکی قرار داشتند، کار کرده‌ام. برای من اما هیچ موقعیتی دردناک‌تر از تجاوز به دختربچه‌های بی‌دفاع نیست. به صورت کلی، کیس‌های تجاوز برای هر مددکاری در زمره‌ی دردناک‌ترین و سخت‌ترینِ موارد هستند. من دختربچه‌ای را می‌شناختم و در تلاش برای نجاتش بودم که پدر و مادر معتادش او را اجاره می‌دادند. از این موارد در کار ما کم نیست. ما همه تلاش‌مان را برای نجات این قربانیان می‌کنیم؛ اما واقعیت این است که حتی بعد از نجات کودک از شرایط موجود، بسیاری از آسیب‌هایی که او متحمل شده به سادگی و در مدت زمان کم، قابل التیام نیست.

کار شما مخاطرات زیادی دارد، آخرین‌باری که ترسیده‌اید چه زمانی بوده؟

خطر کردن بخش جدایی‌ناپذیر کار ماست. یعنی زمانی که انتخاب می‌کنی مددکار اجتماعی باشی و در جایی مانند مهرآفرین کار کنی، باید بدانی که تهدید شدن، مورد حمله قرار گرفتن، کتک خوردن و فحش و توهین شنیدن بخشی از زندگی

روزمره‌ی تو در طول کار است. ما برای بازدید از مددجوها به محله‌هایی می‌رویم که حتی بسیاری از مردها شهامت ورود به این محله‌ها را ندارند. بارها توسط مددجوهایی که مجبور بودیم بچه‌های‌شان را جدا کنیم، با چاقو یا تیغ مورد تهدید جانی قرار گرفته‌ایم. این ترس‌ها اما باعث نمی‌شوند که رسالت‌مان را فراموش کنیم و یا مأموریت‌مان را نیمه‌تمام بگذاریم.

ماجرای شکستن انگشت شما چه بوده‌است؟

ماجرا در کوچه‌ای به اسم «اوراق‌چی» رخ داد که یکی از کانون‌های آسیب در تهران است. ماجرا این‌طور بود که ما از طریق تماس‌های مردمی متوجه شدیم دو خواهر و برادر ۳و۵ساله، از زمانی که پدر و مادرشان به زندان رفته‌اند، در کوچه و خیابان رها هستند و هر شب را در خانه یکی سپری می‌کنند. دو کودک در این خانه‌ها مورد انواع سوءاستفاده‌ها و خشونت‌ها قرار داشتند. من به همراه خانم دکتر جعفری سرپرست واحد مددکاری مؤسسه مکرر برای گرفتن بچه‌ها و بردن آن‌ها به بهزیستی مراجعه می‌کردیم. اورژانس اجتماعی هم در بعضی روزها همراه‌مان بود؛ اما به دلیل قدرتمند بودن شبکه خلافکارهایی که آرش و آیلین را در خانه‌های محل پنهان می‌کردند، موفق به گرفتن بچه‌ها نمی‌شدیم. با سختی زیاد و همکاری یکی از محلی‌ها موفق شدیم آرش را از محله خارج کنیم. از وضعیت آیلین اما بی‌خبر بودیم. تا این‌که یک روز مطلع شدیم، آیلین در خانه‌ی زنی که ننه فری صدایش می‌کردند، نگهداری می‌شود. ننه فری پیر نبود، زنی بود که یک باند خلافکار را اداره می‌کرد و سابقه‌ی چاقوکشی هم داشت. روزی که به همراه خانم دکتر جعفری برای گرفتن آیلین رفتیم، من وارد خانه‌ی ننه فری شدم تا متقاعدش کنم که بچه را با خودم ببرم، مقاومت کرد، من و آیلین و ننه فری در حیاط خانه‌اش بودیم، من از فرصتی که ننه فری مشغول صحبت با تلفن بود استفاده کرده، دست آیلین را گرفتم و فرار کردم به این امید که ماشین اورژانس اجتماعی نزدیک است و بچه را از دستم می‌گیرد. ننه فری متوجه شد و به سرعت دنبال ما شروع به دویدن کرد. بچه را بغل کرده بودم و بدون این‌که پشت سرم را نگاه کنم می‌دویدم که ننه فری به من رسید و با من گلاویز شد. بچه را رها کردم به سمت ماشین اورژانس اجتماعی؛ ننه فری دستم را گرفت و انگشتم را خم کرد، همان‌جا بود که شکست. روی تخت بیمارستان دراز کشیده بودم و منتظر بودم پزشک بیاید. درد داشتم اما در قلبم از این‌که موفق شده بودم بچه‌ها را نجات دهم، احساس پیروزی می‌کردم.

عرضه‌ی شیرخشک با کدملی چالش تازه‌ای به وجود آورد

نوزادانی که گرسنه می‌مانند

بر اساس دستورالعمل ابلاغی سازمان غذا و دارو، از ۲۰ مهر سال جاری در اکثر استان‌ها و از ۲۷ مهر در تمام شهرهای کشور، عرضه‌ی شیرخشک تنها با کد ملی انجام می‌شود و فروش آن به صورت آزاد ممنوع است. در این طرح که با هدف جلوگیری از قاچاق شیرخشک و مصرف بی‌رویه اجرا می‌گردد، قرار است به زودی میزان نیاز هر استان بر اساس الگوی مصرف سال ۱۴۰۱ و میزان موالید سال جاری، مشخص و به صورت ماهانه بازنگری شود. علی‌رغم این‌که می‌گویند هیچ سقفی برای فروش داروخانه و خرید مصرف‌کننده تعیین نشده و مردم می‌توانند هر تعداد قوطی شیرخشک که نیاز دارند سفارش دهند، اما برخی اخبار حاکی از آن است که بر اساس قاعده‌ی ذکرشده و سهمیه‌بندی مورد نظر، سهم هر نوزاد در ماه تنها دو قوطی شیرخشک است.

اجرای دستورالعمل سازمان غذا و دارو، مؤسسه‌ی مهرآفرین را با چالشی جدید مواجه کرده‌است. نوزادانی که از مادران معتاد متولد شده‌اند یکی از گروه‌های هدف مهرآفرین هستند. مصرف شیر مادر برای این طیف از نوزادان ممنوع است، زیرا نوشیدن شیرآلوده آن‌ها را نیز دچار اعتیاد و بیماری‌های مختلف می‌کند. هر نوزاد زیر یک سال که شیر مادر مصرف نمی‌کند، به ۸ قوطی شیر خشک در ماه نیاز دارد. این تعداد برای نوزادان بالای یک سال در صورتی که غذای کمکی دریافت کنند، ۶ قوطی در ماه است. مؤسسه‌ی مهرآفرین در مجموع بیش از ۲۰۰ نوزاد را تحت پوشش دارد و ملزم است برای آن‌ها به صورت ماهانه شیرخشک تهیه کند. از آن‌جا که این تعداد نوزاد همه مادران درگیر اعتیاد دارند، مؤسسه ناچار است هر ماه بیش از ۱۰۰۰ قوطی شیرخشک خریداری کند. این در حالی است که طبق دستورالعمل سازمان غذا و دارو، سهمیه هر نوزاد تنها دو قوطی در ماه آن هم با ارائه‌ی شماره ملی است.

مسئله‌ای دیگر در همین ارتباط، این است که طبق قانون، تقسیم‌بندی شیرخشک‌ها به شماره‌های یک تا سه و تحویل آن به مراجع، براساس سن نوزاد انجام می‌شود؛ در حالی که اغلب نوزادان تحت پوشش مهرآفرین دچار سوءتغذیه شدید هستند و سن شناسنامه‌ای آن‌ها تناسبی با رشد و نیاز واقعی‌شان و شیرخشکی که متولی داروخانه بر اساس تاریخ تولد در اختیار مسئول خرید مؤسسه قرار می‌دهد، ندارد.

به رغم توضیح این نکته از جانب مسئول خرید مهرآفرین، داروخانه‌ها همچنان اصرار دارند که تحویل شیرخشک و شماره‌بندی آن تنها بر اساس سن نوزاد انجام می‌شود.

گروهی از نوزادان تحت پوشش مهرآفرین، به دلیل ابتلا به بیماری‌های گوارشی تا پایان سه سالگی امکان خوردن هیچ نوع غذایی به جز شیرخشک را ندارند. نهال که تحت پوشش شعبه گلستان قرار دارد، از جمله همین نوزادان است. او با نوعی بیماری گوارشی به دنیا آمد و تا الان که نزدیک به چهار سال دارد، جز شیرخشک قادر به خوردن و هضم هیچ غذایی نیست. پدر نهال مصرف‌کننده‌ی مواد است و اغلب وقت خود را در پاتوق‌ها می‌گذراند. مادر نهال گاهی نظافت منزل انجام می‌دهد، اما درآمد اندک او کفاف خرید شیرخشک برای نهال را ندارد و گاهی ناچار است به او آب قند بدهد که این کار حال بچه را بدتر می‌کند. کودکی با شرایط نهال به مصرف بیش از ده قوطی شیرخشک در ماه نیاز دارد.

برای نوزاد بدون شناسنامه با مادر معتاد چگونه باید شیرخشک تهیه کرد؟

تهیه شیرخشک برای نوزادانی که فاقد اوراق هویتی و کارت ملی هستند، چالش دیگری است که در اجرای دستورالعمل سازمان غذا و دارو پیش روی موسسه مهرآفرین قرار دارد. والدین زیادی هستند که اقدامی برای اخذ مدارک هویتی برای فرزندان خود انجام نمی‌دهند. مادران این نوزادان اغلب اعتیاد دارند و از طرفی تهیه شناسنامه برای این کودکان یک فرآیند حقوقی پرچالش و طولانی مدت است. این نوزادان نیز نیاز حیاتی به مصرف شیرخشک دارند در حالی‌که هیچ کدملی برای آن‌ها به ثبت نرسیده است.

مؤسسه تلاش دارد از طریق رایزنی با وزارت بهداشت و سازمان بهزیستی، چالش تهیه شیرخشک را حل کند؛ فرآیندی که البته زمان‌بر و دشوار خواهد بود. مهرآفرین از یاورانی که بتوانند با ارائه راهکارهایی در این حوزه به هر شکلی مؤسسه را در حل این چالش یاری کنند، استقبال می‌نماید و قدردان دغدغه‌مندی آنان برای کودکان این سرزمین خواهد بود.

از چاقوکشی در صالح‌آباد تا طلاسازی در پانزده خرداد

مرد کوچکی که خانواده‌اش را خوشبخت کرد

مهران، یکی از مددجویان نوجوان مهرآفرین است که قبل از ارجاع به مؤسسه در شرایط بسیار بدی زندگی می‌کرد. موقعیتی دشوار که هر لحظه ممکن بود منجر شود تا فاجعه‌ای به وجود آید. اما تلاش‌های مددکارهای مهران، خانم‌ها پری ناز ناکینی و زهره داوودمهر، در راستای نجاتش از شرایط نابسامانی که در آن قرار داشت و در نهایت توانمندکردن او، به ثمر نشست. آنچه در ادامه می‌آید روایت زندگی او از زبان مددکار مهران است.

تا جایی که به یاد دارد، زندگی مادرش تصویر مات و مبهمی بود از الکل، تریاک، خماری و پاتوق‌گردی؛ این اواخر هم کارتن‌خواب شد و هیچ کس رد و نشانی از او ندید. از پدرش هم چیز زیادی به خاطر ندارد. او مرد بی‌گذشته‌ای بود که به جرم حمل مواد مخدر اعدام شد. نفرت عمیقی نسبت به مادرش حس می‌کرد و او را مسبب بدبختی‌هایش می‌دانست. بعدها به من گفت: «مادرها نباید بچه‌هاشون رو ول کنند، حتی اگر مجبور باشند.»

از خواهرش ریحانه به دلیل شباهتی که به مادر داشت، بیزار بود. یک روز که مادربزرگ‌شان در خانه نبود، جوراب را در دهان خواهر ۷ ساله‌اش چپانده بود تا او را خفه کند. مادربزرگش که مُرد، مهران و خواهرش برای زندگی به خانه عمه‌شان رفتند.

غروب یک روز زمستانی بود که برای دیدنش به خانه‌شان رفتم، توی حیاط خانه‌ای قدیمی که در یکی از محلات شوش قرار داشت، چشمم به پسرکی لاغر و نحیف افتاد که تمام تنش غرق گِل و لجن بود و سیگار می‌کشید. عصبانی بود و کسی جرأت نزدیک شدن به او را نداشت. بعدها فهمیدم که آن روز، چند نفر از اراذل و اوباشی که پاتوق‌شان پارک شوش است، بعد از تعرض به او پول‌هایش را گرفته و کتکش زده بودند. ارتباط گرفتن با مهران و تلاش برای نجات او از وضعیتی که در آن قرار داشت، آسان نبود. من اما به عنوان مددکار، نباید خسته و ناامید می‌شدم. می‌دانستم که اگر در این سن کاری برای نجاتش نکنم برای همیشه از دست خواهد رفت. مهران آن روزها ۱۴ سال داشت، مشروب می‌خورد و من حدس می‌زدم که مصرف شیشه را هم شروع کرده باشد. مدرسه را جسته و گریخته رفته بود و در آن سن، قادر به خواندن حتی یک جمله نبود.

سعی کردم به او نزدیک شوم، به بهانه‌های مختلف با او تماس می‌گرفتم تا بداند کسی به فکر اوست و دوستش دارد. توانسته بودم مانع گعده‌های شبانه و پرسه‌زدن‌هایش توی خیابان که او را در معرض خطرهای مختلفی قرار می‌داد بشوم. این اما کافی نبود.

پس از آن‌که به من اطمینان داد به مدرسه نخواهد رفت، به او پیشنهاد دادم که برایش کار پیدا کنم. بعد از چند روز تردید و دو دلی، پذیرفت؛ اما همه پیشنهادهایی که برای شغل به او دادم را رد کرد. تا این‌که به او گفتم چطور است طلاسازی را امتحان کند، در طول آموزش حقوق اندکی دارد و پس از یادگیری می‌تواند در همان کارگاه مشغول به کار شود. پیشنهادم را پذیرفت. چند روز بعد به کارگاه آقای مهدوی رفتیم. آقای مهدوی یکی از یاوران خوب مؤسسه است که مددجویان ما را برای آموزش و کار می‌پذیرد. شرایط مهران را سربسته به او گفتم و خواهش کردم که هوایش را داشته باشد. خانم سعیدی که دستیار آقای مهدوی در کارگاه طلاسازی است، پسری هم سن و سال مهران دارد. او به من اطمینان داد که مهران را مانند پسر خودش دوست خواهد داشت و در تربیت و آموزش او تلاش خواهد کرد.

با توجه به رفتارهای پرخاشگرانه و مصرف سیگار و الکل، نگران بودم که مهران دوام نیاورد و کارش را خیلی زود رها کند. اتفاق‌های ماه‌های بعد اما نشان داد که نگرانی من بی‌مورد بوده است. چهار ماه بعد از شروع به کارِ مهران، عمه‌ی او به همراه خانم سعیدی به مؤسسه آمدند و از تغییرات اخلاقی و رفتاری مهران گفتند. مهران سیگار و مشروب را کنار گذاشته، ارتباطش را با دوستان قدیمی و خلافکارش قطع کرده بود و خواهرش را دوست داشت. روزی که برای دیدن مهران به کارگاه رفتم، احساس مادری را داشتم که پسرش را پس از حبسی طولانی دیده‌است. از آن پسر نحیف و پرخاشگر روز اول، تنها چالی روی گونه مانده بود و زخمی روی پیشانی. لباس شیکی به تن داشت و بوی ادکلنش فضای اتاق را پر کرده بود. همه دوستش داشتند و کلی مهارت یاد گرفته بود. نزدیک به دو سال گذشت، مهران از کارگاه آقای مهدوی رفت و کارش را توسعه داد. او حالا مرد خانواده‌ی کوچکش است. شب‌ها با دست پر به خانه می‌آید و برای خواهر کوچکش پدری می‌کند. او را به کلاس نقاشی فرستاده و برایش جایزه و هدیه می‌خرد. آخرین باری که ریحانه و مهران به مؤسسه آمده بودند، ریحانه یک نقاشی به من داد و گفت: «هدیه برای خاله مهربون». تای کاغذ را که باز کردم، صفحه پر بود از رنگ‌های گرم و زیبا. ریحانه خودش را در کنار عمه و مهران کشیده و وسط صفحه نوشته بود: خانواده خوشبخت!

این خانه سرد است

با مهربانی گرمابخش خانه‌های سرد می‌شویم

خدمات مؤسسه‌ی مهرآفرین به‌ویژه در بخش کمپین‌های مهربانی، متناسب با نیازهای مددجویان در ایام و فصول مختلف سال ارائه می‌شود. تقاضا برای تأمین بخاری یکی از درخواست‌های پرتکرار خانواده‌های آسیب است. عدم دسترسی به وسایل گرمایشی به‌ویژه در مناطق سردسیر در فصول سرد سال، مشکلاتی را برای خانواده‌های بی‌بضاعت و کودکان آن‌ها ایجاد می‌کند. سرماخوردگی، بیماری و همچنین استفاده از شیوه‌های پرخطر برای گرم‌کردن خانه، از جمله این مشکلات است. روایت زیر، حکایت یکی از مددجویانی است که به دلیل نداشتن بخاری و استفاده از هیتر برقی دچار حادثه شد. حادثه البته قبل از معرفی این خانواده به مؤسسه مهرآفرین رخ داده است.

جویباری که در آتش سوخت

خواهرم روزگاری زیبا بود. موهایش را که باز می‌کرد، دو جویبار سیاه رنگ از دو سمت پهلوهایش جاری می‌شد. بهار که می‌رسید، با گل‌های رنگارنگی که روی تپه می‌رویید، حلقه‌های گل درست می‌کرد و به آن دو جویبار سیاه می‌آویخت. زمستان پارسال در روستای کوهستانی ما زمستان سختی بود. پدرم تمام تابستان را کارگری کرده بود تا بتواند قبل از سرد شدن هوا بخاری بخرد. او اما قبل از آن‌که بتواند به قولش عمل کند از کوه پرت شد و مرد. پدرم مرد و من هر شب خواب می‌بینم که باد مرا از جلوی خانه برداشته و در عمق دره‌ای که سیل دیواره‌هایش را برده روی تخته سنگی پرت می‌کند. زمستان آمد و لباس‌های ما برای گرم شدن کافی نبود. ریحانه خواهرم مدام تب می‌کرد و سرما می‌خورد. بدن نحیف او تاب تحمل سرمای خانه را نداشت. گلناز دخترعموی پدرم، دلش به حال ما سوخت و گفت می‌توانیم از بخاری برقی آن‌ها استفاده کنیم. شبی که آن اتفاق افتاد، ریحانه نزدیک بخاری برقی خوابیده بود، من با پسرهای روستا برای گرفتن ماهی به رودخانه رفته بودم. مادرم می‌گوید: «خوابم سنگین شده بود که بوی دود توی دماغم پیچید، با جیغ ریحانه از خواب پریدم، رفتم سمت در اتاق، در اما باز نمی‌شد، ریحانه جیغ می‌زد و می‌گفت سوختم مامان کمکم کن! من فریاد می‌زدم و کمک می‌خواستم. در را به سختی باز کردم و ریحانه را بیرون آوردم. گوشه پتو گیر کرده بود به بخاری برقی و آتش گرفته بود.» آن شب، دو جویبار سیاه سوختند و صورت زیبای ریحانه به سیبی می‌ماند که کسی از روی بی‌میلی گاز زده باشد. ما بخاری نداشتیم و ریحانه هیچ فصلی از سال از خانه بیرون نمی‌رود، تاج گل درست نمی‌کند و با من به رودخانه نمی‌آید.

در مناطق مرزی و محروم که گازرسانی به خانه‌های مسکونی انجام نشده است؛ مردم به ناچار از وسایل گرمایشی نفتی یا برقی غیر استاندارد استفاده می‌کنند. در سال‌های اخیر استفاده از این‌گونه لوازم گرمایشی در مناطق توسعه‌یافته شهری، منسوخ شده است؛ اما در برخی مناطق مرزی و کمتر توسعه‌یافته، همین وسایل غیراستاندارد تنها روزنه‌ی آنان برای فرار از سرما است. با توجه به سرد شدن هوا و نیاز صدها خانوار به وسایل گرمایشی، مؤسسه‌ی مهرآفرین، کمپینی را برای جلب مشارکت نیکوکاران عزیز با هدف خرید بخاری ایمن و استاندارد برای این خانواده‌ها اختصاص داده و تاکنون توانسته با تکیه بر کمک‌های مردمی، برای بیش از ۱۳۰ خانوار بخاری تهیه کند. در صورتی‌که تمایل به شرکت در این کمپین دارید می‌توانید از طریق راه‌های ارتباطی مندرج در همین نشریه با ما تماس حاصل فرمایید.

ساخت ۳ مدرسه دیگر در سیستان و بلوچستان توسط مهرآفرین

تحقق یک رؤیا؛ پایان مدارس کپری در شهرستان مهرستان

وقتی رسیدم، نماینده مهرآفرین در «شهرستان ایرانشهر» استان سیستان و بلوچستان با دست، مدرسه‌ای که «مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین» در «روستای تنب‌ریگان» ساخته بود را نشان داد؛ اما خیلی طول نکشید که بهت‌زده دستش را پایین آورد و با اهالی روستا که برای خوش‌آمدگویی آمده بودند پچ پچ کرد. مدرسه را در یک محوطه‌ی باز ساخته بودند. بچه‌ها فرصت داشتند تا از حیاط مدرسه هم لذت ببرند، اما نمی‌دانستم چه چیزی باعث ناراحتی و بهت‌زدگی نماینده‌ی مهرآفرین شده بود. سؤال کردم و با دست شیشه‌های پنجره‌ی مدرسه را نشان داد؛ شکسته بودند. انگار یک‌نفر با سنگ به جان‌شان افتاده بود. وقتی بیشتر پرسیدم گفتند که دو روز قبل این‌جا بین دو «طایفه» درگیری رخ داده و گوشه‌ای از درگیری تا کنار مدرسه آمده و باعث شکستن شیشه‌ها شده‌است.

در سال ۱۴۰۲ مهرآفرین موفق شد تا ۳ مدرسه دیگر در استان سیستان و بلوچستان افتتاح کند. یکی در نزدیکی ایرانشهر و در روستای تنب‌ریگان، یکی در منطقه «مدهوک» در شهرستان مهرستان و آخری هم در روستای «بیداستر» در «شهرستان تفتان»؛ شهرستانی که به تازگی از «خاش» جدا شده‌است. سال ۱۴۰۲ علاوه بر افتتاح این مدارس در سیستان و بلوچستان و امکان تحصیل دانش‌آموزان مناطق محروم، یک ویژگی دیگر هم داشت. مهرآفرین بالاخره پس از ۱۰ سال یکی از مهم‌ترین وعده‌های خود در مناطق محروم سیستان و بلوچستان را تحقق بخشید. پایان دادن به تحصیل دانش‌آموزان در «مدارس کپری».

مدارس کپری نوعی مدرسه هستند که با استفاده از مصالح بومی مناطق روستایی مثل شاخ و برگ درختان خرما و حصیر ساخته می‌شوند. این مدارس به هیچ‌وجه استانداردهای آموزشی را ندارند و در سرما و گرما، همواره باعث عذاب و سختی دانش‌آموزان می‌شوند. از همه مهم‌تر دسترسی جانوران و حیوانات خطرناک مثل مارهای سمی و عقرب -که تعدادشان در مناطق کوهستانی و روستایی سیستان و بلوچستان کم نیست- به داخل محیط مدرسه خیلی آسان است. فقط کافیست یک مار سمی وارد مدرسه کپری بشود و گوشه‌ای از کلاس چمبره بزند. تصور کنید چقدر جان دانش‌آموزان در خطر خواهد بود. اتفاقاتی ناگوار و حتی مرگبار شبیه به این بارها در مدارس کپری رخ داده‌است.

مهرآفرین در «شهرستان مهرستان» که جزء محروم‌ترین شهرستان‌های استان است، به جای ده‌ها مدرسه کپری، مدرسه نو و استاندارد ساخته است. حالا هم در سال ۱۴۰۲ در روستای کران در منطقه‌ی مدهوک، آخرین مدرسه‌ی کپری برچیده شد و اکنون دانش‌آموزان این روستا، یک مدرسه‌ی نو دارند.

طی یکی دو سال گذشته که ساخت این مدرسه آغاز گشت، سختی‌های زیادی پشت سر گذاشته شده‌است. تقریباً از سر جاده آسفالت که راه خاکی رسیدن به منطقه‌ی مدهوک آغاز می‌شود، تا روستای کران، چهار ساعت راه است. چهار ساعت راه صعب‌العبور که فقط با ماشین‌های کمک‌دار می‌شود به آن‌جا رسید. بردن مصالح در چنین جاده‌هایی کار ساخت مدرسه را دو چندان سخت‌تر می‌کند. با این‌حال مهرآفرین می‌خواست که مدارس کپری در این منطقه برچیده شود و دانش‌آموزان تحصیل در یک مدرسه استاندارد و ایمن را تجربه کنند. خواسته‌ای که در سال ۱۴۰۲ محقق شد و حالا آن‌ها مدرسه‌ی «رسول ۳» را دارند. مدرسه‌ای که به همت «رضا مدرسی‌نژاد» یاور مهرآفرین ساخته شده‌است.

مناطق صعب‌العبور فقط شامل مناطق مرکزی و جنوب استان سیستان و بلوچستان نمی‌شود. شهرستان تفتان در کنار کوه تفتان هم روستاهای صعب‌العبوری دارد که دانش‌آموزان آن‌جا سال‌ها در مدرسه کپری درس می‌خواندند. یکی از آن‌ها روستای بیداستر است که تقریباً ۳۶ سال هر کودکی که در این روستا درس خوانده، منتظر بوده تا روزی در یک مدرسه واقعی، نه کپری درس بخواند. ۳۶ سال انتظار بالاخره در سال ۱۴۰۲ به پایان رسید و حالا نسل جدیدی از کودکان این روستا در مدرسه‌ای به نام «پدران آسمانی»، درس خواهند خواند. با ساخت مدرسه پدران آسمانی، تعداد مدارسی که مهرآفرین در سیستان و بلوچستان ساخته از ۹۰ مدرسه هم فراتر رفت.

بیداستر روستای پرجمعیتی است. اهالی آن عمدتا دامداری دارند و در منطقه‌ای زندگی می‌کنند که به نسبت نقاط دیگر استان، آب و هوای کوهستانی و سرد دارد. برای همین مدرسه با استانداردهایی ساخته شده تا شرایط آب و هوایی سرد منطقه را پاسخ‌گو باشد. اهالی روستای بیداستر هم علاقه زیادی به تحصیل کودکان‌شان دارند. وقتی رسیدیم شورای روستا و اهالی به همراه بخشدار و نماینده آموزش و پرورش در خانه‌ای جمع شده بودند و برای مدرسه‌ی جدیدشان تصمیم‌های جدی می‌گرفتند. اتفاقی که آرزو می‌کردم ای‌کاش در تنب‌ریگان هم دیده بودم. روستایی که هنوز بحران‌های طایفه‌ای در آن تمام نشده‌است.

تنب‌ریگان یکی از محروم‌ترین روستاهای شهرستان ایرانشهر است. این روستا برای پسران تا مقاطع تحصیلی بالاتر از ابتدایی مدرسه داشت؛ اما دختران پس از کلاس ششم، امکان رفتن به مدرسه نداشتند. در واقع نزدیک‌ترین مدرسه دخترانه به روستا در ایرانشهر است که به دلیل مسافت زیاد، خانواده‌ها اجازه ادامه تحصیل به دختران را نمی‌دهند. برای همین مهرآفرین تصمیم گرفت در این روستا مدرسه‌ای چهارکلاسه برای دختران بسازد. مدرسه‌ای که حالا با نام «زنده‌یاد محمد سلیمی» در آموزش و پرورش ثبت شده‌است. همان مدرسه‌ای که دو روز قبل از افتتاحش، وسط یک درگیری طایفه‌ای بود و شیشه‌هایش را شکسته بودند. مدرسه آماده بهره‌برداری بود اما کلاس‌های درس هنوز میز و نیمکت نداشت. با خودم فکر می‌کردم که نکند خانواده‌ها به دختران‌شان اجازه ادامه تحصیل ندهند که نماینده مهرآفرین صدایم کرد. از کلاس‌های درس بیرون آمدم و خودم را به محوطه‌ی مدرسه‌ی رساندم. منظره‌ی فوق‌العاده‌ای بود. پسرهای روستا که از افتتاح مدرسه دخترانه باخبر شده بودند، میز و نیمکت‌های مدرسه را می‌آوردند. دیدن این منظره کافی بود تا باور کنم، خیلی باورها در روستاهایی مثل تنب ریگان تغییر کرده و وجود این مدرسه‌ها آینده‌ی فرهنگی منطقه را دگرگون خواهد کرد.

برگزاری رویداد روز جهانی کودک با همکاری مدیران خودرو

یک روز بدون تبعیض برای کودکان

در تاریخ سوم آذر ماه ۱۴۰۲ رویدادی به‌مناسبت روز جهانی کودک توسط باشگاه مشتریان ام‌وی‌ام با همکاری مؤسسه خیریه مهرآفرین در منطقه پونک تهران برگزار شد. در این رویداد که نزدیک به دویست کودک شامل کودکان مشتریان و کودکان تحت حمایت مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین به‌همراه مربیان و خانواده‌ها حضور داشتند، با برگزاری انواع مختلف از فعالیت‌های فرهنگی و ورزشی، اوقات فراغت خوشی طی یک روز برای همه فراهم شد.

در این جشن که در باشگاه ورزشی شهید غروی پونک برگزار شد، اجرای موسیقی زنده در کنار برگزاری مسابقات متنوع از جمله مسابقه دو ۵۴۰متر، مسابقه والیبال، مسابقه فوتبال و زدن پنالتی، دارت بادکنکی و فعالیت‌های مفرح دیگر لحظاتی شاد و سرگرم‌کننده را برای کودکان رقم زد. کودکان مهرآفرین در کنار کودکان مشتریان ام‌وی‌ام با لباس‌های یک‌شکل و یک‌رنگ- که توسط شرکت مدیران خودرو تهیه شده بود- و بدون تفاوت و تبعیض در کنار یکدیگر قرار گرفتند و همگی باهم به تعامل و بازی پرداختند.

حضور مدیرعامل شرکت مدیران خودرو آقای جک لی، به‌همراه مدیران ایرانی و چینی این شرکت و بسیاری از رسانه‌های خودرویی کشور از نکات مثبت این رویداد تلقی می‌شد. آقای جک لی سخنرانی خود را با این جمله آغاز کرد: «چگونه MVM به این موفقیت‌ها دست یافت؟» و در ادامه افزود: «شرکت مدیران خودرو از ابتدا همواره بیش از ظرفیت‌های شرکت به وظایف اجتماعی خود بها داده است. ما معتقدیم که کودکان آینده‌سازان کشور هستند و تحصیل کلید آن است. بنابراین امسال از نمایندگان، مشتریان، رسانه‌ها، دوستان و افراد مشهور میخواهیم تا برای مسئولیت‌های اجتماعی با یکدیگر همکاری کنند. این دنیا در حال خراب شدن است، اما همیشه افرادی هستند که آن را اصلاح می کنند. بنابراین من همیشه معتقدم که هر ذره توجه و کمک به تغییر در جهان مؤثر است.»

در ادامه‌ی برنامه از نماینده‌ی مؤسسه‌ی مهرآفرین نیز دعوت شد تا به سخنرانی بپردازد. سرپرست واحد مشارکت‌های اجتماعی مؤسسه، گزارشی از عملکرد مهرآفرین و حمایت از چندین هزار کودک بی‌سرپرست و بدسرپرست را ارائه کرد. همچنین از همکاری رسمی شرکت مدیران خودرو و مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین رونمایی به عمل آمد.

در ادامه برنامه نمایندگان مدیران خودرو از شهرهای تبریز، تهران، بابلسر، یزد و اصفهان نیز به فعالیت‌های خیریه خود مثل ساخت مدرسه و فراهم کردن فرصت تحصیلی برای بیش از ۲۰۰ کودک اشاره کردند.

نقاشی روی کاغذ و بوم، ساختن پازل و درست کردن ساندویچ نیز بخش کوچک دیگری از فعالیت‌هایی بود که برای کودکان تدارک دیده شده بود.

در انتهای این جشن از سوی شرکت مدیران خودرو به تمامی بچه‌ها مدال اهدا شد و برندگان مسابقات مختلف جوایز ارزنده‌ای را دریافت کردند. همچنین هدایایی از قبیل لباس گرمکن، توپ فوتبال، اسپیکر، هدفن، پد نقاشی دیجیتال و... میان فرزندان مهرآفرین توزیع شد که ارزش این هدایا بالغ بر ۵۰۰میلیون تومان بود.

در آینده شاهد همکاری بیشتر شرکت مدیران خودرو در راستای به ثمر رساندن اهداف مسئولیت اجتماعی خود در حوزه حمایت از کودکان و حق تحصیل و مؤسسه مهرآفرین خواهیم بود.

شبی شاد و به یادماندنی برای کودکان ایران‌زمین

"هرگز نبوده قلب من این گونه گرم و سرخ"

مؤسسه مهرآفرین هر ساله به مناسبت شب یلدا جشنی برای کودکان برپا کرده و این شب را گرامی می‌دارد. امسال نیز در خانه‌ها، مهدها و سایر دفاتر و مراکز از جمله مرکز کودکان کار و شعبه شهریار این مراسم با همت کارکنان دلسوز مؤسسه و حمایت یاوران برگزار شد. اما گروهی از کودکان و نوجوانان مهرآفرین شب یلدای امسال را متفاوت تجربه کردند. شرکت «مدیران خودرو» در راستای مسئولیت اجتماعی خود نزدیک به ۲۰۰ کودک و نوجوان تحت حمایت مهرآفرین را به جشن شب یلدایی که در هتل المپیک ترتیب داده بود دعوت کرد و با پذیرایی و اهدای هدایای ارزشمند، شبی به یاد ماندنی را برای آن‌ها رقم زد. آنچه در ادامه می‌آید، توصیفی از حال و هوای حضور بچه‌ها و شادی و خوشحالی آن‌ها در طول جشن شب یلدا است.

جشن شب یلدا ساعت ۸ شروع می‌شد، بچه‌ها اما آن‌قدر که شوق و ذوق داشتند، از ساعت ۳ بعدظهر به مؤسسه آمده بودند و مدام می پرسیدند: «کی می‌رویم خاله؟». بهترین لباس‌های‌شان را پوشیده بودند، لباس‌هایی که البته بعضاً مناسب فصل سرما نبود، چون عده‌ای از آن‌ها لباس گرم نداشتند که بپوشند. یکی از همین بچه‌ها سجاد بود، یکی از بهترین‌شان! تی‌شرت رنگ‌ورورفته‌ای به تن داشت و پاچه‌ی شلوارش کمی پاره شده بود. آمد کنارم ایستاد و در گوشم گفت:«خاله من سرما را می‌تونم تحمل کنم اما با این لباس روم نمیشه بیام جشن».

دستش را گرفتم و با عجله به انبار مؤسسه رفتیم تا شاید بتوانم لباس مناسب‌تری برایش پیدا کنم. کاپشن‌ها و لباس‌های گرم موجودی انبار به سایز سجاد تمام شده بود و در نهایت پیراهن و شلوار تقریباً نویی تنش کردم و همراه با بچه‌های دیگر سوار اتوبوس شدیم. کنترل کردن آن همه بچه آسان نبود. آن‌قدر که هیجان‌زده و خوشحال بودند روی صندلی‌ها بند نمی‌شدند و برای رسیدن به هتل المپیک بی‌تابی می‌کردند.

شهر حال و هوای شب یلدا داشت. مردم با عجله مشغول خرید بودند. ترافیک تهران در آن شب، سنگین بود و اتوبوس‌های ما میلیمتری حرکت می‌کردند و از جلوی مغازه‌های آجیل‌فروشی و شیرینی‌فروشی و میوه‌فروشی به آرامی رد می‌شدند.

نازگل پرسید: «اونجا بهمون آجیل و شیرینی هم می‌دن؟»

گفتم:« بله میدن، زیاد هم میدن!»

با خوشحالی گفت: آخ جووون و به دختر بچه‌ای نگاه کرد که همراه با پدرش از آجیل‌فروشی بیرون می‌آمدند.

ترافیک همچنان سنگین بود، بچه‌ها کلافه شده بودند و به راننده گفتند برای‌شان موزیک‌های شاد پخش کند. آهنگ که شروع شد، ولوله‌ای در اتوبوس افتاد! بچه‌ها شروع کردند به رقصیدن، از ته دل می‌خندیدند و سعی می‌کردند حرکات‌شان را با موسیقی هماهنگ کنند. نگاه‌شان می‌کردم و اشک شوق در چشم‌هایم جمع می‌شد. تک‌تک‌شان را در روزهایی که به خانه‌های‌شان رفته بودم به خاطر می‌آوردم. معین را که هنوز جای زخم‌های روی دستش خوب نشده بود، علیرضا و خواهرش را که صورت‌شان به خاطر بیماری عجیبی که دارند

پوسته پوسته بود و در جمع معذب بودند. آرمان که شروع کرد به رقصیدن، با خوشحالی به سمتش رفتم تا آن حجم از معصومیتی که در آتش خشم پدر معتادش سوخته بود را بغل کنم. از این‌که می‌دیدم به رغم آثار سوختگی‌های زیادی که روی دست‌ها و صورتش بود، اینطور با شادی می‌رقصد و بالا و پایین می‌پرد، خوشحال بودم و توی قلبم برای همه آدم‌های مهربانی که این ضیافت را ترتیب داده بودند دعا می‌کردم.

ساعت حدود هفت‌ونیم بود که به تالار آبگینه هتل المپیک رسیدیم. میزها را با انواع خوردنی‌های خوشمزه چیده و منتظر بچه‌های مهرآفرین بودند. طاهر و نازگل و هانیه روی میز من نشستند؛ نازگل پرسید:« خاله، این‌که می‌لرزه چیه؟ خوردنیه؟» گفتم: ژله است و برای همه‌شان ژله ریختم. حسابی خوش‌شان آمد.

روی میز یک ظرف بزرگ سوپ قارچ هم بود. طاهر گفت: من از صبح چیزی نخوردم.

هانیه هم گفت: «من و برادرم هم نخوردیم، مادرم گفت برید اونجا بخورید حتماً کلی غذای خوشمزه هست.»

برای طاهر سوپ کشیدم اما نخورد گفت از مزه کردن هر چیزی برای اولین بار می‌ترسد. با اصرار من شروع به خوردن کرد، کاسه دوم را که برایش کشیدم، لبخند زد و گفت:«عجب چیزیه!»

چند نفر از مدیران ارشد شرکت مدیران خودرو سخنرانی کردند و به بچه‌ها خوش‌آمد گفتند. در ادامه، موسیقی پخش شد و بچه‌ها حسابی رقصیدند و بعد از آن در مسابقه‌هایی که مجری برنامه اجرا می‌نمود شرکت کردند.

وقت سرو کردن شام رسیده بود و بچه‌ها گرسنه بودند. ظرف‌های غذا که چهار مدل بود را روی میز چیدند. بعضی از بچه‌ها سمت یکی از ظرف‌ها دست کشیدند و پرسیدند: «این چیه خاله؟» گفتم فسنجون و بعد توضیح دادم که خورشت فسنجان چیست. روی میز پر بود از انواع کباب و باقالی پلو با گوشت و انواع سالاد و نوشیدنی. بچه‌ها اما نگاه می‌کردند، برای‌شان غذا کشیدم و گفتم چرا نمی‌خورید؟ هما توی بغلم خزید و در گوشم گفت: «میشه ببریم با مادرمون بخوریم؟» خیالش را راحت کردم که غذا زیاد است و می‌توانند برای خانواده‌های‌شان هم ببرند.

بعد از شام، نوبت دادن هدایای مدیران خودرو بود. بچه‌ها ذوق‌زده روی پای‌شان بند نبودند و می‌خواستند ببینند داخل پک‌های بزرگ روی میز، چیست؟ بسته‌ها بین بچه‌ها پخش شد و صدای جیغ و خنده فضای تالار آبگینه هتل المپیک را پر کرد. درون هر پک مقدار زیادی آجیل، میوه و شکلات، کاپشن، دستکش، کلاه، شال گردن و همچنین بسته‌ی بهداشتی شامل شامپوی سر، شامپو بدن، کرم دست، مسواک و خمیر دندان بود. بچه‌ها کاپشن‌ها و کلاه و شال گردن‌های‌شان را پوشیده بودند و به همدیگر نشان می‌دادند. خوشحالی‌شان قابل توصیف نبود.

ساعت از ۱۱ گذشته بود که برای برگشتن سوار اتوبوس شدند، لای کاپشن‌های گرم و رنگارنگ خواب‌شان برده بود و غذاها را نیز در بغل‌شان محکم نگه داشته بودند. موقع پیاده‌شدن تشکر کردند و گفتند یکی از بهترین شب‌های زندگی‌شان بوده، شبی که خاطره‌اش را هرگز از یاد نخواهند برد.

آسایش پس از رنج، در بهشت کوچک زمینی

روایت دخترانی در پناه مهر فرشته

مهر فرشته، یکی از خانه‌های مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین است که در کرج واقع شده و محل نگهداری ۱۰ دختر ۷ تا ۱۲ ساله است. دخترانی که آسیب‌های روحی و روانی شدیدی دیده‌اند، خانواده‌های همه‌ی آن‌ها درگیر اعتیاد هستند و مدت‌ها در شرایط خیلی سختی زندگی کرده‌اند. ۱۰ دختری که مدتیست تازه جسم‌شان بهبود پیدا کرده و چیدمان باسلیقه و آرامش خانه، همزمان با حضور مددکاران و مربیانی دلسوز به زندگی‌شان رنگ زده و این زیبایی‌ها را کم‌کم در صورت‌شان منعکس می‌کند.

وقتی پیدایشان کردند، از شدت خفه‌گی بیهوش شده بودند. کسی نمی‌دانست آن شب هر دو خواهر که کمتر از ۴ سال داشتند پیش مادربزرگ‌شان بودند. مادربزرگی که خودش روزگاری روسپی‌گری می‌کرد و هنوز هم با پیدا کردن دختران روسپی و معرفی آن‌ها به مردها، پول در می‌آورد. همین کارش هم باعث شده بود همسایه‌ها از بودنش در محل عصبانی باشند و تصمیم بگیرند شبانه خانه‌اش را آتش بزنند تا شاید از آن محله برود.

آن دو خواهر یعنی یلدا و نازلی حالا در خانه‌ی مهر فرشته زندگی می‌کنند. حدودا ۷ و ۸ ساله هستند و به مدرسه می‌روند. نازلی که همه او را موفرفری بازیگوش خانه می‌شناسند، عاشق نقاشی

است و زمینه‌ی همه نقاشی‌هایش هم دختری با موهای صاف و بلند است. دختری که خیلی امروزی به ظاهر خودش رسیده‌است. شاید دخترانی شبیه آن‌چه می‌کشد را وقتی دیده که ۳سال بیشتر نداشته و ۶ماه با مادرش کارتن‌خوابی کرده‌است. در این مدت بارها مادرش را هنگام مصرف کردن دیده و وقتی مادرش نشئه می‌شده، در پارک برای خودش تنهایی بازی می‌کرده‌است. او و خواهرش پس از آن‌که به بهزیستی می‌روند، توسط مادربزرگ پدری‌شان به حضانت گرفته می‌شوند و حالا هم به خانه مهر فرشته آمده‌اند.

در میان آن دخترکان خانه، دختر زیبای دیگری به نام یامور زندگی می‌کند، که مدام از من می‌پرسید: «معنی اسم من چیه؟»

یامور نمی‌داند پدرش کیست. مادرش مدت زیادی اعتیاد داشته و حالا دچار بیماری ایدز شده‌است. او را وقتی خیلی کوچکتر بود همراه مادرش در خیابان پیدا کردند و به بهزیستی بردند، اما رفیق مادرش یکی از گنده‌لات‌های جنوب تهران است که موفق می‌شود یامور را از بهزیستی بیرون آورده و حتی برایش شناسنامه بگیرد. یامور هر روز شاهد کتک خوردن‌های مادرش بوده‌است.

خودش به روانشناسش گفته‌است که یک‌بار فکر کرده که مادرش زیر مشت و لگدها مرده‌است. او هر روز بابت خشونت‌های زیادی که می‌دید گریه می‌کرد تا این‌که آقای گنده‌لات دستگیر می‌شود و مادر هم تصمیم می‌گیرد ترک کند. حالا هم ترک کرده و در جایی از سالمندان نگهداری می‌کند. یامور به همین دلیل نمی‌تواند پیش مادرش باشد و در خانه مهر فرشته زندگی می‌کند. به یامور گفتم: «معنی اسمت یکی از اتفاقات خوب طبیعت است؛ یامور

یعنی سرازیر شدن آب از آسمان به زمین. یعنی باریدن». پرسید فقط همین و بعد قیافه‌اش را طوری کرد که یعنی خیلی خوشش نیامده‌است. مددکارش به من گفت باریدن را دوست ندارد چون او را یاد گریه‌هایی می‌اندازد که ساعت‌ها کنار بدن لت‌وپار مادر کتک‌خورده‌اش کرده‌است.

مهدیه هم که حالا درشت‌ترین دختر خانه مهر فرشته‌است، کتک‌های شدیدی که از پدرش خورده را فراموش نمی‌کند. پدرش ناراحتی اعصاب و روان دارد و حتی یک‌بار بر اثر تصادف سکته مغزی کرده، اما نجات پیدا می‌کند. بدبختی مهدیه این است که مادرش هم بیماری اعصاب و روان دارد و به شدت افسرده است. سختی زندگی او در جایی بیشتر می‌شود که به دلیل نداشتن پول پیش مجبور می‌شوند شش ماه در خیابان بخوابند. شش ماهی که هر روز پدرش او و مادرش را کتک می‌زد. مهدیه حالا خیلی افسرده است و به اشاره‌ای گریه می‌کند. مربیان و مددکارهای اجتماعی خانه مهر فرشته حسابی مراقب او هستند.

بچه‌ها اغلب پدرهای ناسالمی دارند اما شاید بدترین آن‌ها پدر روشنک باشد. مادر و پدر روشنک هر دو معتادند و فروشنده مواد مخدر. اما قسمت بد ماجرا آن‌جاست که پدر روشنک ارتباط پنهانی زیادی با دوستان زنش داشته‌است. آن‌ها در یک خانه کوچک زندگی می‌کردند و پدر روشنک همیشه ارتباط‌هایش با زن‌ها را جلوی چشم روشنک ۷ساله انجام می‌داده‌است. روشنک به روان‌شناسش گفته‌است که یک‌بار کارد آشپزخانه را برداشته و قصد کشتن یکی از زن‌ها را داشته اما ترسیده و چاقو را در سطل آشپزخانه انداخته‌است. اما فقط این نیست. پدر روشنک که دستگیر می‌شود مادرش برای حمل مواد مخدر به شهرهای دیگر از روشنک استفاده می‌کرده‌است. بالاخره آن ها در سیرجان دستگیر می‌شوند و روشنک تحویل بهزیستی داده می‌شود. حالا هم حکم اعدام مادر آمده است و روشنک هم در خانه مهر فرشته زندگی می‌کند.

روشنک و هانا تقریباً هم سن و سال و هر دو بزرگترین دخترهای خانه مهر فرشته هستند. هانا اما پر مخاطره‌ترین دختریست که در خانه مهر فرشته زندگی می‌کند. او مثل بقیه، پدر و مادر معتاد داشته و با مادربزرگش زندگی می‌کرده‌است. پدر و مادر هانا هر دو کارتن‌خواب هستند و خبری هم از آن‌ها ندارند. زندگی با مادربزرگ هم برای او امن نبود چرا که در نبود پدر، عموی هانا، بارها به او تعرض و دست‌درازی کرده‌است. یک‌بار بهزیستی او را گرفته اما توسط خواهرش که ازدواج کرده بود، از بهزیستی بیرون می‌آید. طولی نمی‌کشد که خواهرش طلاق می‌گیرد و دوباره هانا را به خانه مادربزرگ می‌فرستد. جایی که همان عموی متجاوز زندگی می‌کرد. مادربزرگ هانا او را به خانه مهر فرشته آورده تا در

امان باشد.

روشنک و هانا و یامور خیلی دوست دارند با بهناز دوست باشند. تقریباً هم سن هستند. همه دخترهای خانه مهرفرشته زیبا هستند اما بهناز زیبایی‌های منحصربه فرد خودش را دارد. ظاهرا دختری آرام به نظر می‌رسید اما اصلا دختری آرام نبوده‌است. مادرش معتاد و افسرده بوده و معلوم نیست پدرش که بوده و حالا کجاست. با مادرش کارتن‌خوابی کرده و یک‌بار بهزیستی او را در خیابان پیدا کرده اما پس از مدتی تحویل خاله‌اش داده‌است. خاله هم معتاد بوده و رفتن بهناز پیش مادربزرگش هم فایده‌ای نداشت؛ چرا که مادربزرگش هم معتاد است. بهناز خیلی پرخاشگر بود وقتی که به خانه مهر فرشته آمد. مددکارها آنقدر روی او کار کردند که حالا کمی آرام‌تر شده اما هنوز قلدری‌های خودش را دارد. نمی‌دانم شاید علت دوستی روشنک و هانا و یامور با بهناز، قلدری‌ها و زیبایی او باشد.

اما سپیده یکی از مظلوم‌ترین دخترهای خانه‌ی مهرفرشته است. دختری که بهزیستی اولین‌بار وقتی او مدت‌ها در کمد زندانی بود پیدایش کرد. مادرش معتاد و افسرده‌است و همیشه سختی‌های زندگی‌اش را بر سر سپیده می‌کوبیده و او را تحقیر می‌کرده‌است. سپیده افسرده است اما وقتی او را دیدم معلوم بود که در حال عبور از بحران‌های افسردگی است.

برخی دختران خانه مهر فرشته، برادرانی در یکی دیگر از خانه‌های مهرآفرین به نام مهر نیکان دارند. یکی از آن‌ها مانا است که برادرش مهیار هم در خانه مهر نیکان نگهداری می‌شود. مانا ۸ ساله‌است و پدر و مادرش مرده‌اند. او با برادرش پیش خاله‌اش زندگی می‌کرد که توسط شوهرخاله‌اش مورد تعرض قرار می‌گرفت. آسیب‌های روحی و روانی مانا قابل شمارش نیست اما مددکاران مهرآفرین او را هر ماه پیش روانشناس می‌برند و حالا حال او خیلی بهتر شده‌است. مانا را خاله ناتنی‌اش از دست شوهرخاله‌تنی‌اش نجات می‌دهد و چون نمی‌توانست از اون نگهداری کند، او را به خانه مهر فرشته سپرده‌است.

کوچک‌ترین عضو خانه مهر فرشته مینا است. دختری که مثل یک موش کوچک بامزه است. مینا هم پدر و مادری معتاد دارد و پدرش علاوه بر اعتیاد، پایپ شیشه درست می‌کرده و از فروش آن پول در می‌آورده‌است. پدر و مادر او حالا ترک کرده‌اند و دارند سعی می‌کنند زندگی‌شان را بهتر کنند. در این مسیر سخت نمی‌توانند از مینا نگهداری کنند و او را به بال‌های خانه مهر فرشته سپرده‌اند. می‌دانند، مهرآفرین همه تلاشش را می‌کند تا حال مینا را بهتر کند و وقتی دوباره خانواده توانستند سالم کنار هم زندگی کنند، مینا دیگر آن دختر افسرده غمگینی که بود، نباشد.

وطن برای افغان‌ها خاک نیست، مذهب است

مهاجرت افغان‌ها به ایران پدیده جدیدی نیست و در طول تاریخ معاصر ایران وجود داشته است. قرابت فرهنگی و زبانی در کنار همجواری مرزی، ایران را به کشوری جذاب برای مهاجران افغان بدل کرده‌است. در دهه‌های اخیر، مهاجران افغان در کنار ایرانیان بدون چالش و تعارض جدی زندگی کرده‌اند. بررسی سپهر اجتماعی ایران در طول ماه‌های اخیر اما نشان‌دهنده‌ی تغییری قابل اعتنا در این هم‌زیستی مسالمت‌آمیز است. افزایش چشمگیر مهاجران افغان پس از سلطه‌ی طالبان بر افغانستان و رشد جمعیت آن‌ها در ایران، نگرانی‌هایی را در میان مردم ایجاد کرده و به نظر می‌آید شاهد بروز نوعی تعارض و تضاد در رابطه میان بخشی از مردم با مهاجران افغان هستیم. در این پرونده موضوع مهاجران افغان را از زوایای مختلفی بررسی نموده‌ایم.

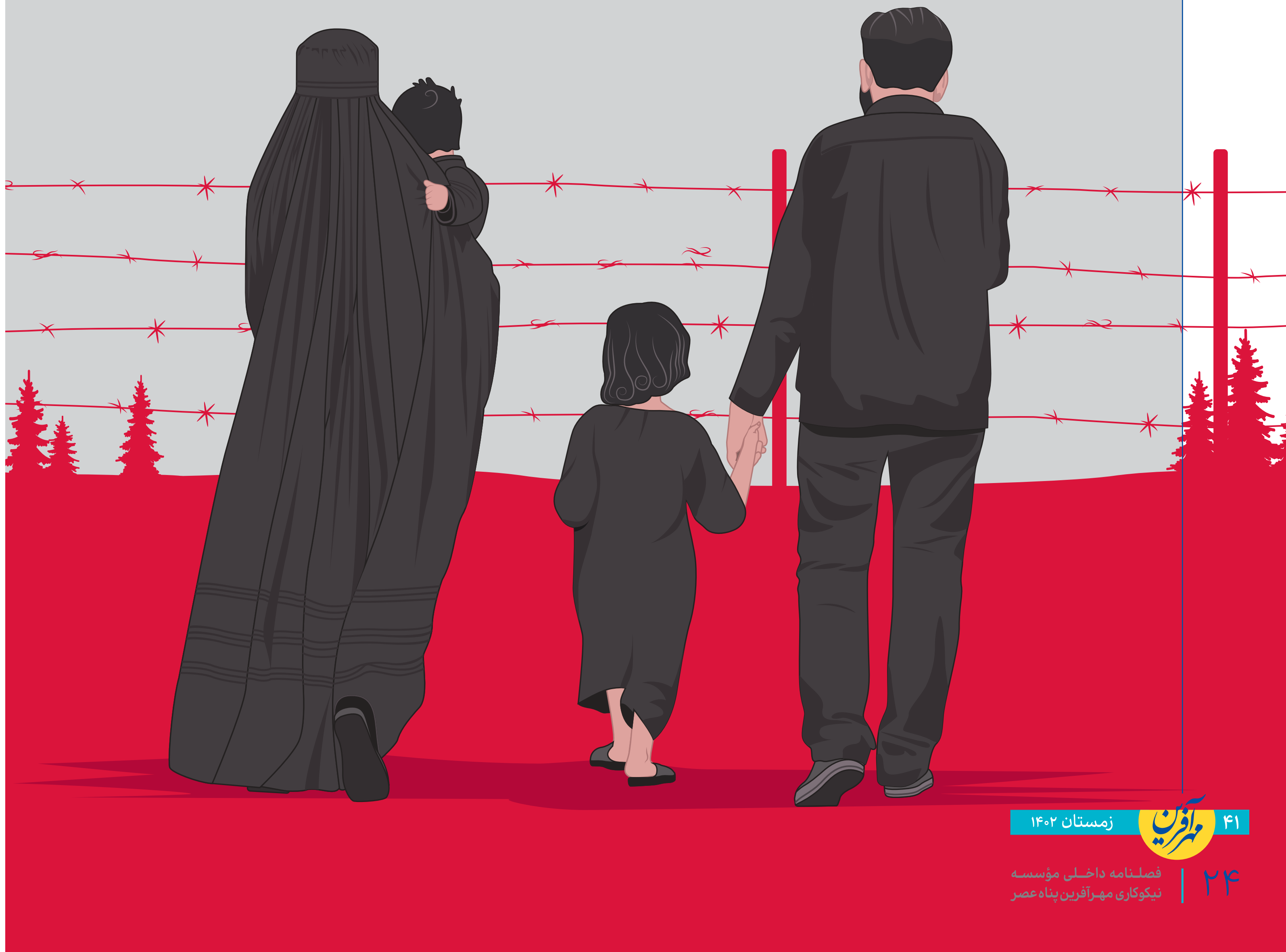

انفعال دولت و تعلیق مهاجرین افغان در ایران

جهت بررسی دقیق‌تر موضوع به سراغ مجید هاشمی کارشناس مسائل افغانستان رفتیم. وی ضمن واکاوی موج‌های مهاجرت افغان‌ها به ایران، دلایل بروز این تعارض را تحلیل می‌کند.

وطن برای افغان‌ها خاک نیست

اولین مهاجرت گسترده افغان‌ها به ایران در زمان جنگ سرد بود که تلاش شوروی و آمریکا برای نفوذ ایدئولوژیک در این منطقه جغرافیایی تعداد زیادی از افراد را به عنوان مهاجر روانه ایران کرد. مجید هاشمی در این رابطه گفت: «در آن زمان، و البته در موج‌های مهاجرت بعدی اغلب افغان‌هایی که به ایران مهاجرت کردند، ساکن بخش مرکزی افغانستان و شیعه بودند و اهل تسنن عمدتا راهی پاکستان شدند. افغانستان کشوری به‌شدت سنتی و مذهبی است و برای افغان‌ها وطن بیشتر و پیشتر از آن که خاک باشد، مذهب است به همین دلیل مهاجرت به کشورهایی که با آن‌ها قرابت مذهبی و البته تاریخی و زبانی دارند، امری پذیرفته شده و مقبول به شمار می‌آید. تا قبل از آمدن طالبان یعنی از زمان خروج شوروی از افغانستان، روند مهاجرت کند بود و حتی بسیاری از افغان‌های مهاجر به کشورشان بازگشتند. بعد از ورود طالبان به افغانستان اما، موج‌های گسترده مهاجرت به ایران با همان رویکرد مذهبی و زبانی و دیدگاه سرزمینی شروع شد. در دوران بیست‌ساله‌ای که دولت جمهوری در افغانستان در حال شکل‌گیری بود، از دامنه مهاجرت کاسته شد و بسیاری از مهاجران به کشورشان بازگشتند. درصدی قابل توجهی از آن‌ها اما ترجیح دادند به اقامتشان در ایران ادامه دهند. در سال ۱۳۹۵ حدود یک میلیون و ششصدهزار مهاجر افغان درایران زندگی می‌کردند. در سال ۹۶ اعلام شد که از این تعداد، ۴۸ درصد تمایل دارند در ایران بمانند.»

تعارض منافع و امیدهایی که بر باد رفت

مجید هاشمی در خصوص نقش طالبان در ایجاد موج‌های گسترده مهاجرت افغان‌ها به ایران گفت: «دوران بیست‌ساله جمهوری در افغانستان، دورانی بود که نهادها، سازمان‌ها و مهم‌تر از همه بنیاد دولت در حال شکل گرفتن بود و امیدهایی برای بازگشت مهاجرین به ویژه تحصیل‌کرده‌ها به کشور وجود داشت. در همین دوران بود که آزادی بیان، رشد مطبوعات و بهبود شرایط برای حیات اجتماعی زنان را شاهد بودیم. شکل‌گیری تعارض منافع اما، بستر را برای بر باد رفتن این امیدها فراهم کرد؛ به این معنا که حضور آمریکا در افغانستان منافع ایران، روسیه و چین را تهدید می‌کرد. مشکلات اقتصادی و اجتماعی کشور نیز مزید بر علت شد و شرایط را برای تداوم دولت جمهوری و اساساً شکل‌گیری دولت غیر ممکن کرد.»

حمایت از طالبان و نتایج آن برای ایران

مجید هاشمی در ادامه به مناسبات ایران با طالبان و نتایج آن برای مردم ایران اشاره کرد و گفت: «بر اساس آماری که مقامات فرانسوی و آمریکایی داده‌اند، از سال ۲۰۰۸ به این سو ایران هر ساله ۱۰۰میلیون دلار به طالبان کمک کرده، ایران البته این مسئله را تکذیب نکرده اما مستقیما تأیید هم نکرده، اما اگر این اطلاعات درست باشد، وقتی که ایران با هدف تهدید و تحدید قدرت آمریکا در منطقه و تحت فشار قرار دادن این کشور، یک نیروی ضدحکومتی را تقویت می‌کند، پیامدهایی هم به دنبال دارد که پذیرفتن موج گسترده مهاجران پس از سطله طالبان از جمله این پیامدهاست. این اتفاق در شرایطی افتاد که دولت اشرف غنی با همه فسادی که داشت و برای یک دولت نوپا قابل انکار نیست، سعی داشت مناسباتش با جهان را محکم کند، دولت غنی همچنین، در حال شکل دادن به ارتش ملی بود و این امید وجود داشت که در افغانستان هم مفهوم دموکراسی فهم شود. اما در همین زمان و همین دولت بود که وزیر امورخارجه‌ی ایران با مقامات طالبان در تهران دیدار کرد. در نهایت هم طالبان با اقبال ایران و پاکستان مسلط شدند.» هاشمی ادامه داد: «پرسش مهم در این رابطه این است که چرا مردم از دست طالبانی که مورد تأیید ایران و پاکستان بودند فرار کرده و به همین دوکشور پناه می‌برند؟ تکلیف پاکستان که مشخص است در سال ۲۰۱۴ اعلام کرد که یکی از منابع درآمدی ما کمک‌های بین‌المللی به خاطر مهاجران افغان است. این در حالی است که در عمل، پول‌ها هزینه‌ی مهاجران نمی‌شد. در خصوص ایران نیز در ادامه خواهم گفت.»

اوغان‌ها به ایران می‌آیند!

مشاهدات میدانی در خصوص موج‌های مختلف مهاجرت

افغانستانی‌ها به ایران نشان می‌دهد که برخلاف ادوار گذشته که مهاجران عمدتا شیعه، تاجیک و فارس زبان بودند و به همین اعتبار قرابت‌های زیادی با ایرانیان داشتند، بخش زیادی از مهاجران جدید از قوم «پشتون» هستند. قومی که در خود افغانستان نیز به تعصبات مذهبی و بنیادگرایی شدید مشهورند. مجید هاشمی در این رابطه گفت: «این گزاره درست است. قوم پشتون که در افغانستان به «اوغان‌ها» معروف‌اند؛ حتی در خود افغانستانی که بسیار با مدرنیته فاصله دارد و سنتی است هم، به عنوان قومی بدوی یا تعصبات شدید مذهبی شناخته می‌شوند. این قوم، همواره صاحبان قدرت در افغانستان بوده‌اند. اوغان‌ها از گذشته‌های دور تا به الان جنگجو، سختکوش، و دارای روحیه جنگجویی بوده و هستند. شکل پوشش آن‌ها نیز نشان دهنده همین روحیه است. به عنوان مثال، اغلب آن‌ها دمپایی به پا دارند؛ پوشیدن دمپایی از سر فقر نیست؛ اتفاقا به دلیل مشارکت در قاچاق مواد مخدر از ثروت بهره‌مند هستند، داشتن دمپایی از منظر آن‌ها نمادی از استقامت و مقاومت است. در این رابطه، سوال مهم این است که چرا چنین قومی با چنین ویژگی‌هایی به ایران آمده‌اند؟ و ایران چرا مرزهایش را بر روی افرادی که تا این اندازه با ایرانی‌ها در تضاد هستند، باز کرده؟» مجید هاشمی در ادامه به منافع اقتصادی مرتبط با مهاجرت اشاره کرد و گفت: «یکی از نماینده‌های مجلس در صحبتی تأکید کرد که با روی کار آمدن طالبان می‌توان تحریم‌ها رو دور زد؛ زیرا کمک‌های مالی سازمان‌های بین‌المللی به کشورهای مهاجرپذیر، شامل تحریم نمی‌شود. در خصوص ارتباط با طالبان البته محاسبات درست از آب درنیامد، یعنی طالبان به وعده‌های خود به ویژه در خصوص آب هیرمند عمل نکردند؛ که اتفاقا بخشی از این موج مهاجرستیزی با هدف تحت فشار قرار دادن طالبان انجام گرفت. بدیهی است که اگر بنا باشد مهاجران ساکن در ایران به افغانستان بازگردند، برای طالبان معضل بزرگی ایجاد خواهد شد.»

انفعال دولت و تعلیق وضعیت مهاجران

بررسی موج مهاجرستیزی اخیر که در برخی مناطق و شهرها حتی به درگیری فیزیکی با مهاجران افغان نیز منجر شد، نشان‌دهنده‌ی وجود باوری در میان برخی از افراد است. به

این معنا که آن‌ها معتقدند چون دولت برای ممانعت از ورود بی‌رویه مهاجرین به کشور اقدام بازدارنده انجام نمی‌دهد، خود مردم می‌بایست با ایجاد رعب و وحشت، اقامت در ایران را برای مهاجران ناامن کنند. مجید هاشمی در خصوص مواجهه دولت با ورود مهاجران به ویژه هویت‌بخشی به مهاجرانی که فاقد اوراق هویت هستند گفت: «ساده انگارانه است اگر بپنداریم که دولت نسبت به مخاطرات مهاجرت گسترده افغان‌ها به ایران و موضع مردم نسبت به آن آگاه نیست. نکته این است که در حالت تعلیق، دولت نسبت به مهاجرین مسئولیتی ندارد. در این وضعیت، آن‌ها از حقوق مدنی و حقوق اساسی برخوردار نیستند و همچنین نمی‌توانند از خدمات سلامت و رفاه عمومی استفاده کنند و در یک کلام، هیچ حقی بر گردن حاکمیت ندارند و در همان حال، نیروی کار بسیار ارزان و در دسترس برای کارفرمایان در تمام بخش‌های اقتصادی و خدماتی نیز هستند. استمرار حالت تعلیق این امکان را به دولت می‌دهد که هم از سازمان‌های بین‌المللی کمک دریافت کند و هم هر زمان که اراده کرد مهاجران را از کشور بیرون کند. دلیل این‌که آمار دقیق و رسمی از تعداد مهاجران افغانستانی وجود ندارد هم به همین مسئله برمی‌گردد. این در حالی است که در سال ۱۳۹۸ از آن‌ها آمارگیری به عمل آمد و در سال ۱۴۰۰ اعلام شد هر مهاجری که برای ثبت ِ نام و نشان خود مراجعه نکند اخراج خواهد شد. بنابراین، تمام اطلاعات مهاجران در کارگزاری‌ها موجود است.» وی ادامه داد: «اگر دولت بخواهد مسئولیت مهاجران را بپذیرد، ناچار است حقوقی را نیز برای آن‌ها قائل شود. مانند مهاجرانی که در کشورهای مختلف زندگی می‌کنند و حقوقی دارند. در ترکیه، آلمان و سایر کشورها قاعده به این ترتیب است که بعد از ۵سال، تکلیف مهاجر بر اساس کارتی که در اختیار او قرار داده‌اند مشخص می‌شود و بعد از گذشت این مدت، به او اعلام می شود که می‌تواند بماند یا می‌بایست کشور را ترک کند. اما در کشور ما دولت از طرفی حاضر به پذیرش مسئولیت نیست و از طرف دیگر، خودش را به عنوان یک کشور مهاجرپذیر به نهادهای بین‌المللی معرفی کرده و از مزایای آن بهره‌مند است. دلیل عدم سامان‌دهی مهاجران افغان در ایران به عقیده بنده همین است.»

ماجرای نیمروز

روایتی که در ادامه می‌خوانید، داستان زندگی دو زن افغان است که بعد از سلطه طالبان بر افغانستان به ایران مهاجرت می‌کنند. چند ماه پس از مهاجرت، پسرانشان که کودک کار هم بودند، رد مرز می‌شوند و آفرین و آویزه برای یافتن آن‌ها راهی افغانستان می‌شوند. در مرز نیمروز اتفاقی تکان دهنده‌ای برای این دو زن و کودکانشان رخ می‌دهد. روایت این اتفاق را از زبان آفرین می‌خوانیم.

«سایه ترسناک‌شان با آن ریش‌هایی که تا روی سینه بلند بود، در نور کم رمق طویله، روی دیوار می‌افتاد. من و آویزه از ترس می‌لرزیدیم و بچه‌های‌مان را بغل می‌کردیم. هر سه نفرشان مردهای قوی هیکل و خشنی بودند و همیشه چاقوی بزرگی توی جیبشان بود. به محض این‌که پا توی آن طویله می‌گذاشتند، بچه‌ها را از آغوشمان جدا می‌کردند. می‌افتادند به جانمان و جلوی چشم‌هایی بچه‌ها که ۸ و ۱۰ ساله بودند، وحشیانه به ما تجاوز می‌کردند. مجبور بودیم مشمئزکننده‌ترین کارها را انجام دهیم، اگر مقاومت می‌کردیم، چاقو را زیر گلوی بچه‌ها می‌گذاشتند و تهدید می‌کردند که سرشان را می‌برند. آن مردها که هر سه طالب بودند، من و آویزه را در مرز نیمروز و زمانی که می‌خواستیم بعد از پیدا کردن بچه‌ها به ایران بیاییم دستگیر کرده و به این طویله که نزدیک محل زندگی‌شان بود، آورده بودند.

آن روزهای جهنمی را خوب به خاطر دارم. زمستان بود، باران تندی می‌بارید و سرما از سوراخ‌ها و ترک‌های روی دیوار گاهگلی طویله، تو می‌آمد. سرمازده و گرسنه بودیم و کسی به دادمان نمی‌رسید. سه یا چهار روز بعد از اسارت بود که زن یکی از آن مردها که زن مهربانی بود، از فرصت نبودن شوهرش استفاده کرد و پیش ما آمد. برایمان غذا و پتو آورد و از این‌که شوهر و برداد‌رشوهرهایش ما را به اسارت گرفته‌اند، گریه کرد.

از آن روز به بعد، آزیتا هر وقت شوهرش خانه نبود، پیش ما می‌آمد و برای بچه‌ها که به خاطر فضای سرد طویله مریض شده بودند، غذا می‌آورد. برای آزیتا سوال بود که ما چطور از این‌جا سردرآورده‌ایم. برایش توضیح دادم که بعد از آمدن طالبان به افغانستان، به خاطر دختر جوانی که داشتم و می‌ترسیدم توسط طالبان دزدیده شود، به ایران آمدیم. شوهرم که نتوانسته بود کار درست و حسابی پیدا کند و درگیر اعتیاد هم شده بود، ما را رها کرد و نمی‌دانم سرنوشتش چی شد.

در شرایط بسیار بدی زندگی می‌کردیم، خودم گاهی کار نظافت انجام می‌دادم و پسرم توی خیابان کار می‌کرد. وضعیت آویزه هم مثل من بود. تا این‌که چند هفته پیش پسرم حسین به خانه نیامد. فهمیدم که پسر آویزه هم بعد از کار به خانه برنگشته. بعد از چند روز پرس و جو فهمیدیم که بچه‌ها را رد مرز کرده‌اند. توی ایران مخصوصا شهر تهران روزهایی هست که ما اسمش را گذاشته‌ایم «افغانی‌بگیر» مهاجرهای غیرقانونی را دستگیر و آن سوی مرز رها می‌کنند.

من و آویزه تصمیم گرفتیم برای پیدا کردن بچه‌های‌مان به مرز برویم. با سختی زیاد و صرف هرچقدر که پول داشتیم، از مرز رد شدیم و با نشان دادن عکس بچه‌ها و پیدا کردن چند نفر آشنا لب مرز، پیدایشان کردیم. موقع برگشت توی مرز نیمروز، گرفتار طالبان یعنی همین شوهر و برادرشوهرهایت شدیم. »

اسارت آفرین و آویزه سه ماه به طول انجامید، سه ماه تحمل تجاوزهای وحشیانه، گرسنگی و کتک خوردن و بیماری بچه‌های‌شان. آزیتا که تحمل این وضعیت را نداشت، روزی که شوهرش به ماموریت رفته بود، آفرین و آویزه را با شکستن قفل طویله فراری داد. آن‌ها با تحمل سختی زیاد توسط قاچاقچیان مرزی به ایران رسیدند. مشکلاتشان اما تمام نشده بود. هر دو زن باردار بودند و نمی‌دانستند چطور این موضوع را به اطرافیان و خویشاوندانی که در همسایگی آن‌ها زندگی می‌کردند در میان بگذارند، آفرین و آویزه ماه‌ها خود را از چشم همه پنهان کردند و در ماه نهم بارداری، مجبور شدند خانه‌هایشان را به اطراف تهران ببرند تا از چشم فامیل دور بمانند

رد مرز کردن مهاجران افغان، برای موسسه مهرآفرین نیز به چالش بدل شده، مردهایی که رد مرز می‌شوند اغلب به ایران برنمی‌گردند و مسئولیت خانواده‌های‌شان بر دوش مرکز پرتو موسسه مهرآفرین می‌افتد. وضعیت در خصوص کودکان ردمرزشده هم به همین ترتیب است؛ پیگیری وضعیت آن‌ها و تلاش برای برگشت‌شان، موسسه را در وضعیت دشواری قرار می‌دهد. انتظار می‌رود نهادهای دولتی نسبت به چالش‌های رد مرز مهاجران افغانستانی آگاه باشند و در راستای حل آن و تلاش برای برگرداندن قانونی و اصولی مهاجران برنامه‌ریزی کنند.

تضاد فرهنگی و مسئله زبان: دشواری تحصیل مهاجران در مدارس ایران

تفاوتی که از زمین تا آسمان است

چالش‌هایی که پیش‌روی مهاجران افغان وجود دارد، محدود به مناطق پایین شهر نیست و سایر مناطق در کلان شهرها به ویژه تهران را نیز در برمی‌گیرد. این تعارض، به ویژه در حوزه آموزش مشهود است. «فاطمه آسایش» معلمی که در مقطع ابتدایی در یکی از مدارس منطقه ونک در تهران مشغول به کار است، در گفتگوی زیر به دشواری‌های تدریس در مواجهه با دانش‌آموزان مهاجر در کلاس‌های خود اشاره می‌کند.

اختلاف عمیق طبقاتی و دشواری‌های آن

فاطمه آسایش در ابتدا به تجربه خود در آغاز ماه مهر اشاره کرد و گفت: «مدرسه‌ای که من در آن‌جا تدریس می‌کنم در منطقه‌ای واقع شده که محل زندگی افراد متمول و اصطلاحا پولدار است. به همین دلیل، انتظار آن‌که در چنین مدرسه‌ای دانش‌آموزان افغان تحصیل کنند را نداشتم. اولین روزی که سر کلاس دوم ابتدایی رفتم، فضای کلاس در همان نگاه اول طوری بود که توی ذوق می‌زد. روی دو ردیف از نیمکت ها دانش‌آموزانی نشسته بودند با موهای مدل‌داده، لباس‌های بسیار مرتب و کیف و لوازم‌التحریر شیک. چند نیمکت در سمت دیگر کلاس اختصاص داشت به دانش‌آموزانی که از زمین تا آسمان با دانش‌آموزان گروه اول تفاوت داشتند. آن‌ها مهاجر بودند؛ کودکانی با صورت‌های رنگ پریده، لب‌های خشک و لباس‌های نامرتب. این شکل از چیدمان از جانب مدرسه نبود و دانش‌آموزان مهاجر به انتخاب خود جای نشستن‌شان را جدا کرده بودند و جالب این‌جا بود که در طول تدریس، نه تنها هیچ مشارکتی نداشتند که حتی به سمت هم کلاسی‌های ایرانی‌شان نگاه هم نمی‌کردند. همه آن‌ها دچار تشویش شدید، عدم اعتماد به نفس، اضطراب و مهم‌تر از همه اختلال در یادگیری بودند. از مدیر مدرسه پرسیدم چطور خانواده‌های دانش‌آموزان مهاجر در همچین منطقه گرانی ساکن هستند؟ با توضیحات او فهمیدم که والدین آن‌ها سرایدارهای ساختمان‌های مسکونی و نگهبان‌های ساختمان‌های در حال ساخت منطقه هستند که به اصرار مالکان و مدیران ساختمان در مدارس منطقه ونک ثبت نام شده‌اند. »

مشکل زبان و تعارض فرهنگی

آسایش در ادامه به مهم‌ترین مشکل دانش‌آموزان مهاجر و معلمان مدارس در فرایند آموزش اشاره کرد و گفت: «اغلب آن‌ها قادر نیستند فارسی را به صورت روان صحبت کنند و به طریق اولی از درک و فهم مطالبی که به زبان فارسی نوشته و بیان می‌شوند هم عاجزند. این مسئله تدریس من را با دشواری زیادی مواجه کرده، من مجبورم بخش زیادی از وقت کلاس و انرژی‌ام را صرف توضیح چندباره مطالب کنم که در نهایت هم البته بی‌فایده است. این مسئله باعث اعتراض و عصبانیت سایر دانش‌آموزان و عقب افتادن من از برنامه درسی و کلاسی می‌شود.» وی ادامه داد: «مسئله دیگری که به شکل ناخوشایندی در طول کلاس به چشم می‌خورد، این است که اختلاف عمیق طبقاتی و فرهنگی سبب شده که دانش‌آموزان مهاجر ارتباطی با سایر دانش‌آموزان نداشته باشند و با هم صحبت و بازی نکنند. این پرهیز، که با کمی ترس و عدم اعتماد به نفس همراه است در چهره‌های آن‌ها و انزوای خودخواسته‌شان مشهود است. »

عدم همدلی برخی از والدین

فاطمه آسایش در ادامه به واکنش برخی از والدین نسبت به حضور دانش‌آموزان در کنار فرزندان‌شان اشاره کرد و گفت: «برخی از والدین بشدت با حضور دانش‌آموزان مهاجر در کنار فرزندانشان مخالفت می‌کنند و می‌گویند وقتی که پول‌های کلان به عناوین مختلف به مدرسه می‌دهند، انتظار ندارند که کلاس درس بچه‌هایشان با مهاجران مشترک باشد. آن‌ها نگران این مسئله هستند که فرهنگ و ویژگی‌های فرهنگی مهاجران کودکان آن‌ها را تحت تاثیر قرار دهد. این گروه از اولیا به مدیران و اهالی ساختمان‌هایی که تأمین بخشی از هزینه تحصیل فرزندان سرایدارها را برعهده گرفته‌اند، اعتراض می‌کنند و تنشی دائمی بین آن‌ها وجود دارد. برای من اما به عنوان معلم آنچه مهم و البته آزاردهنده است، دشواری تحصیل و هماهنگ کردن دانش‌آموزان افغان با جریان آموزش در کلاس و البته خشم دانش‌آموزان دیگر نسبت به آن‌ها به دلیل کند شدن روند تدریس است. من البته همواره سعی در ایجاد همدلی نسبت به آن‌ها و شکل دادن فضایی برای قرابت و دوستی میان هر دو گروه از دانش‌آموزان دارم.»

مسئله حضور دانش‌آموزان افعانستانی در مدارس، در مقطعی موجب چالش برای مهرآفرین شده بود. زمانی که مددکاران برای ثبت‌نام کودکان بدسرپرست ایرانی به مدارس مراجعه نموده‌بودند، برخی از این مدارس ادعا می‌کردند که به دلیل حضور افغان‌ها در مدرسه ظرفیت تکمیل است و امکان ثبت‌نام کودک دیگری را ندارند. گرچه در نهایت با پیگیری مددکار و مؤسسه مسئله حل شد و کودکان مهرآفرین نام‌نویسی شدند، اما همین مورد کوچک در صورتی‌که چالش مهاجران افغانی و اقامت آن‌ها مدیریت نشود می‌تواند نشانه و زنگ خطر بزرگی برای آینده باشد.

تا افغان‌ها هستند به ما کار نمی‌دهند

چالش‌هایی که حضور گسترده مهاجرین افغان در ایران ایجاد کرده ، تنها مختص خود آن‌ها نیست و حیات اجتماعی گروه‌های مختلف در ایران را نیز متأثر کرده است. مسئله اشتغال یکی از مهم‌ترین مسائل مرتبط با حضور مهاجرین افغان در ایران است. در سال‌های گذشته اتباع اغلب مشاغل مربوط به امور ساختمانی را در اختیار داشتند و یا در شهرداری‌ها به عنوان پاکبان مشغول به کار بودند. در سال‌های اخیر اما شاهد تغییری غیرقابل انکار در ساختار شغلی کشور به ویژه در بخش خدمات هستیم. امروزه می‌بینیم که مهاجرین افغانستانی در اغلب ویلاها و باغ‌ها و منازل مناطق بالای شهر و شهرهای اطراف تهران و سایر کلان شهرها به عنوان سرایدار و نگهبان مشغول به کار هستند. نگاهی به مغازه‌ها، سوپرمارکت‌ها، فروشگاه‌ها، مکانیک‌ها، میوه‌فروشی و مانند آن‌ها نیز گواه حضور گسترده مهاجرین افغان در مشاغل مختلف به عنوان کارگر و فروشنده است. اشغال فرصت‌های شغلی به ویژه در بخش کارگری، مشاغل غیررسمی و خدماتی، امکان حضور در این مشاغل را برای نیروی کار ایرانی بسیار دشوار و غیرقابل دسترس کرده و نارضایتی عمیق آن‌ها را سبب شده است. بسیاری از افرادی که جویای کار هستند از مناطق و شهرهای مختلف کشور به ویژه استان‌های غربی به تهران می‌آیند و اما کار مناسبی پیدا نمی‌کنند. پسر جوانی که در مترو دست فروشی می‌کند در این رابطه می‌گوید: «من و پسرعموهایم از کرمانشاه به امید کار کارگری آمدیم تهران اما هر جا که می‌رویم حتی برای شاگردی مغازه‌ها، به ما کار نمی‌دهند. یعنی اساساًکاری برای ما نیست، چون افغانستانی‌ها همه جا را پر کرده‌اند و ما جز دست‌فروشی در مترو چاره‌ای نداریم.» مردی که او را آقا سید صدا می‌کنند و کار نظافت منزل انجام می‌دهد در رابطه با تاثیر حضور مهاجرین بر کارش می‌گوید: «مدتی است که اهالی محل کمتر با من تماس می‌گیرند و ترجیح می‌دهند کارشان را به افغانستانی‌ها بسپارند، چون آن‌ها دستمزد بسیار کمی می‌گیرند و حاضرند ساختمان ۴طبقه را با ۲۰۰هزارتومان تمیز کنند. توقع ناهار ندارند و بسیار مطیع هستند. با وجود این‌که می‌دانند این دستمزد برای این حجم از کار کم است اما حرفی نمی‌زنند شاید

از ترسشان باشد یا هر چی. شاید من هم اگر توی کشور دیگری کار می‌کردم، همین‌طور مطیع و بی توقع بودم. خلاصه هر چی که هست، کار و بار ما را کساد کرده‌اند.»

حسام که به امید یافتن کار از لرستان به تهران آمده در خصوص تجربه‌ی یک ساله خود می‌گوید: «تا وقتی که کارگرهای افغان هستند به ما کار نمی‌دهند. همه هم همه‌جا می‌گویند که ایرانی‌ها تنبل هستند و کار نمی‌کنند؛ اما افغان‌ها دو برابر ایرانی‌ها کار می‌کنند. ما واقعا تنبل نیستیم، دستمان هم بر خلاف چیزی که بعضی‌ها می‌گویند کج نیست، به ما کار نمی‌دهند چون حداقل حقوق انسانی و حقوق کارگری را می‌خواهیم؛ اما کارگر افغان هیچ حق و حقوقی نمی‌خواهد، اصلا خودش هم باور دارد که حقی ندارد. همه چیزی که آن‌ها برای زندگی لازم دارند جایی برای خواب و غذای ساده‌ای برای خوردن است. خوب معلوم است که کارفرما ترجیح می‌دهد آن‌ها را استخدام کند تا از نیروی کارشان به نفع خودش استفاده کند.»

حضور مهاجران افغان در مشاغل مختلف در سال‌های اخیر، به مشاغل ساختمانی یا خدمات نظافتی محدود نمانده، نسل جدید مهاجرانی که تحصیلات هم دارند یا کسانی که در ایران به دنیا آمده‌اند، با گرفتن مجوز کسب و تمدید آن می‌توانند در شرکت‌ها، لابراتوارها، فروشگاه‌های بزرگ و سایر مشاغل موجود در بخش خصوصی کار کنند. آقای نادری که لابراتوار دندان‌پزشکی دارد در این رابطه می‌گوید: «نصیر کار با کامپیوتر و نرم افزارهای مختلف را می‌داند و مدتی است که در کلاس‌های آموزش دندان‌سازی هم شرکت می‌کند. پسر بسیار سختکوش و قابل اعتمادی است تا جایی که اختیار بعضی از کارها را در غیاب خودم به او سپرده‌ام. رضایتم از او در مقایسه با سایر نیروهای شاغل در این‌جا به اندازه‌ایست که اگر چند افغانستانی دیگر هم به من درخواست کار بدهند حتماً می‌پذیرم.»

این مسئله در کنار افزایش مهاجرت افغان‌ها به ایران، نگرانی‌هایی را در میان مردم و به ویژه نیروی کار کشور در مشاغل کارگری و خدماتی ایجاد کرده است. انتظار می‌رود حاکمیت نسبت به این مسئله و امکان تغییر ساختار شغلی کشور در مشاغل خدماتی و کارگری، واکنش نشان دهد.

استخدام مهاجرین افغانستانی برای کارفرمایان بخش‌های مختلف جذاب و سودآور است. آن‌ها دستمزدهای بسیار کمتری از ایرانیان دریافت می‌کنند، از حق بیمه و مزایا محروم هستند، در اعتراضات کارگری و شغلی مداخله نمی‌کنند و به دلیل احساس شهروند درجه دوم بودن، مطیع هستند و می‌توان به راحتی آن‌ها را از کار اخراج کرد. در حالی که کارفرما نمی‌تواند حق و حقوق کارگر ایرانی را به راحتی نادیده بگیرد.

احراز هویت و بازگشت مهاجران افغان راهبرد مجلس سیزدهم است

روند بازگشت مهاجران افغان آغاز شده است

آمارهای غیررسمی می گویند نزدیک به ۸ میلیون مهاجر افغان در ایران زندگی می‌کنند و تنها در شهرداری تهران بیش از ۷۰هزار مهاجر مشغول به کار هستند. روزنامه جمهوری اسلامی در همین رابطه نوشته: روستاهایی مانند «اشرف‌آباد»، «مجیدآباد» و «کویرآباد» که در اطراف تهران قرار دارند، به صورت کامل به محل زندگی مهاجران افغانستانی بدل شده‌اند. نگاهی گذرا به مغازه‌ها، فروشگاه‌ها، باغ‌ها، آپارتمان‌ها و ... نیز نشان می‌دهد که حضور مهاجران در مشاغل مختلف به عنوان کارگر، فروشنده، نگهبان، سرایدار و سایر مشاغل چشمگیر است و به اشتغال آن‌ها در بخش ساختمان‌سازی محدود نشده؛ این مسئله در کنار زاد و ولد پر تعداد مهاجران، نگرانی‌هایی را در بین طیفی از مردم ایجاد کرده؛ آن‌ها مداخله دولت، بستن مرزها و جلوگیری از مهاجرت غیرقانونی افغان‌ها به ایران را خواستارند.

«جلیل رحیمی» نماینده مردم خراسان رضوی (تایباد، باخزر و تربت جام) در گفتگوی زیر به اقدامات مجلس و دولت که قرار است در راستای ساماندهی مهاجران انجام شود، اشاره می‌کند.

وضعیت مرزها و ورود مهاجران به ایران

جلیل رحیمی در ابتدا ضمن اشاره به دلایل جذابیت ایران برای مهاجران افغان گفت: «افغانستان و ایران در گذشته به حوزه سیاسی و تمدنی واحدی تعلق داشتند و ملت افغانستان و مردم ایران اشتراکات زیادی دارند. به همین دلیل در منطقه، مردم افغانستان بیشترین شباهت را از وجوه مختلف با ایرانیان دارند؛ همین اشتراکات سبب شده که در شرایط جنگ و ناامنی، مهاجران افغان، ایران را برای زندگی انتخاب کنند. آن‌ها در ایران مشکل زبان و دین ندارند. از طرف دیگر کشور ایران با کشور افغانستان مرز زمینی طولانی و بدون امکانات فیزیکی لازم برای حفاظت دارد لذا، بسیاری از مهاجران به شکل غیرقانونی از مرز سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی و رضوی با کمک گروه‌های ذی‌نفعی که قاچاق انسان انجام می‌دهند، وارد کشور می‌شوند. مردم ایران هم همواره با مهربان و همدلی پذیرای این مهاجران بوده‌اند. همه این عوامل سبب شده که ما با موج عجیبی از مهاجران افغان در دوران بعد از سلطه‌طالبان مواجه باشیم. این حضور پرتعداد، نگرانی‌های بحقی را در میان مردم ایجاد کرده است.»

عملکرد ضعیف وزارت کشور در مواجهه با مهاجران

جلیل رحیمی در ادامه به ریشه مشکلات و چالش‌های حضور مهاجران افغان در کشور اشاره کرد و گفت: «عملکرد ضعیف وزارت کشور در بحث ساماندهی مهاجران، شناسایی و استقرار، و هویت‌بخشی به آن‌ها وضعیت آشفته‌ای را ایجاد کرده، ما

نمایندگان مجلس طی جلسات و مذاکرات پرتکرار هم در کمیسیون امنیت ملی و هم مجلس، از وزارت کشور خواسته‌ایم که ساماندهی مهاجرین غیرقانونی و شناسایی دقیق آن‌ها به ویژه از منظر امنیتی را جدی بگیرد.» وی افزود: «پیشنهاد کرده‌ایم که برای همه مهاجران کارتی صادر شود که نشان‌دهنده‌ی هویت آن‌ها و حتی اطلاعات جزئی‌تری از قبیل این‌که این فرد چه کار و شغل و جایگاهی در افغانستان داشته، صادر شود. گام بعدی، رایزنی با وزارت امور خارجه با هدف بازگرداندن آن‌ها به افغانستان است.

روند بازگشت مهاجران آغاز شده است

جلیلی در خصوص بازگشت مهاجرین به افغانستان گفت: «با توجه به اطلاعاتی که از حوزه انتخاباتی خودم و مرز «دوغارون – متصل به گمرک اسلام قلعه» در منطقه هرات دارم، تعدادی از مهاجرین در حال بازگشت به کشورشان هستند دلیل این روند بازگشت، تغییر تصور مردم افغان نسبت به طالبان و البته تغییراتی است که در شیوه حکومت طالبان رخ داده. کسانی که در حال رفت و آمد به افغانستان هستند، اذعان دارند که ترس و رعب زیادی که طالبان در آغاز حکومت خود ایجاد کرده بودند، تا حد زیادی فروکش کرده و امنیت تا حدودی برقرار است. اگر این روند تسریع شود، افغانستان هم از بازگشت سرمایه‌ها و نیروی انسانی خود خوشحال خواهد بود.» وی ادامه داد: «دو راهبرد اساسی ما در مجلس هم همین است یعنی ابتدا شناسایی و نظارت بر حضور اتباع و سپس بازگرداندن آن‌ها به خاک افغانستان.»

نگرانی مردم به حق است

جلیل رحیمی در خصوص واکنش گسترده مردم نسبت به اتباع در ایران گفت: «مردم حق دارند که در خصوص امنیت و وضعیت اقتصاد و اشتغال در کشور که ممکن است تحت تاثیر حضور مهاجرین قرار گیرد نگران باشند. البته در این رابطه به‌ویژه آنچه موج مهاجرستیزی نامیده می‌شود، نباید از تاثیر شیطنت سرویس‌های امنیتی غرب و رسانه‌های آن‌ها غافل شد. آن‌ها با دامن زدن به اعتراض‌ها و مخالفت‌های طیفی از مردم نسبت به حضور اتباع، به دنبال افزایش تنش میان ایران و طالبان هستند.» وی افزود: «وجود مهاجران و اتباع در کشورهای اروپایی، آسیایی و کشورهای منطقه امری عادی و پذیرفتنی است. تبدیل این پدیده در کشور ما به عنوان چالش و مسئله نگران‌کننده، به عقیده بنده بیشتر به همان شیطنت کشورهای غربی و قدرت رسانه‌ای آن‌ها برمی‌گردد. بدیهی است در صورت موفقیت و اجرایی شدن این ایده، پای طالبان و افغانستانی‌های ساکن ایران هم به این تنش باز می‌شود. به رغم وجود این احتمال، حاکمیت می‌بایست پاسخ‌گوی نگرانی‌های مردم باشد و اطلاعات لازم را در اختیار آن‌ها قرار دهد و همچنین در اسرع وقت مقدمات بازگشت مهاجران به کشورشان را فراهم کنند.»

دختران مهرآفرین در کویر مصر

دختران تحت حمایت مؤسسه خیریه مهرآفرین در آبان ماه گذشته به اردوی کویر مصر رفتند. در این اردوی تفریحی که توسط آژانس طبیعت‌گردی اکوتور تدارک دیده شده بود ۲۶ نفر از دختران مهرآفرین به همراه مددکاران اجتماعی شرکت کردند و لحظات خاطره‌انگیزی را در دل طبیعت زیبای کویر مصر گذراندند. راهنمایان اکوتور صمیمانه در کنار دختران مهرآفرین بودند و تلاش کردند در شادی آنان سهمی ایفا نمایند. آژانس اکوتور در پایان این اردو به کودکان مهرآفرین هدایایی به رسم یادگار اهدا کرد.

برگزاری اردوهای طبیعت‌گردی برای کودکان و نوجوانان آسیب‌دیده‌ی تحت حمایت مؤسسه خیریه مهرآفرین که اغلب قربانی اعتیاد والدین هستند تأثیر بسزایی در تقویت روحیه و تاب‌آوری آنان در برابر مشکلات سخت زندگی دارد.

طرح دیده‌بان آموزشی برای پیگیری موانع تحصیلی دانش‌آموزان

مؤسسه مهرآفرین امسال طرح جدیدی را با عنوان "دیده‌بان آموزشی" آغاز کرده است. هدف اصلی این طرح پیگیری تحصیلی دانش‌آموزان و ارائه‌ی خدمات مشاوره‌ای و روانشناسی به فرزندان تحت حمایت مهرآفرین است. از آن‌جا که بسیاری از خانواده‌های قشر آسیب‌پذیر به دلیل مشکلات متعدد نسبت به تحصیل فرزندان خود کم‌توجه هستند، موسسه خیریه مهرآفرین هر سال با تعدادی دانش‌آموز در میان مددجویان خود مواجه است که یا تکرار پایه شده‌اند یا بازمانده از تحصیل و ترک تحصیل کرده‌اند.

در این طرح طی تماسی با خانواده‌ها و صحبت جداگانه با کودکان، ابتدا مشخص می‌شود که آیا کودک در مدرسه ثبت نام شده است یا خیر. در صورت عدم ثبت نام کودک، این اقدام با پیگیری دیده‌بان آموزشی انجام می‌شود. چنانچه دانش‌آموز به هر دلیلی ترک تحصیل کرده باشد، دیده‌بان آموزشی به او انگیزه می‌دهد که نزد مشاور و روانشناس مهرآفرین برود تا مانع اصلی تحصیل کودک شناسایی شود. تهیه کتاب، لباس فرم مدرسه یا کلاس‌های تقویتی و جبرانی ضعف تحصیلی از دیگر موارد مهم جهت پیگیری در این طرح است.

کارگاهی برای کاهش آسیب مددجویان کرمانی

کارگاه آموزشی خودمراقبتی در رابطه با مسائل جسمی، جنسی و روانی برای نوجوانان شعبه کرمان مهرآفرین برگزار شد.

این کارگاه در راستای توانمندسازی بچه‌های تحت حمایت با هدف کاهش آسیب‌پذیری در خانواده و جامعه برگزار و مباحثی به آن‌ها آموزش داده شد تا بتوانند در مقابل آسیب‌های احتمالی محیط زندگی و کار خود، از قبیل خشونت خانگی یا تعرض واکنش مناسبی نشان دهند و از خود مراقبت کنند. این طرح از چهار محور اصلی(آموزش جنسی-آشنایی با هیجانات-آگاهی پیش از ازدواج-آسیب اجتماعی) تشکیل شده است. در این جلسات همچنین مسائلی از قبیل آشنایی با بلوغ، مراقبت‌های جنسی و پیشگیری از رفتارهای پرخطر مطرح شد.

لازم به ذکر است علت برنامه‌ریزی برای این طرح آسیب شناسی مواردی از قبیل داشتن روابط خارج از چارچوب، فرار از خانه و حتی ازدواج های زودهنگام بود که در بین نوجوانان زیاد مشاهده شده است. این سلسله کارگاه‌های آموزشی در تمام شعب مهرآفرین در جهت آگاهی‌بخشی به مددجویان به طور پیوسته و با موضوعات گوناگون برگزار می‌شود.

جشن اولین سالگرد تأسیس خانه ماهنوش رفسنجان

جشن اولین سالگرد تأسیس خانه مهر ماهنوش همزمان با سالروز تولد مرحومه ماهنوش اسماعیلی با حضور جمعی از خیرین و کودکان خانه ماهنوش مهرآفرین برگزار شد.

در این مراسم خانواده ماهنوش اسماعیلی در کنار پرسنل و کودکان مهرآفرین حضور داشتند و لحظات شاد و خاطره‌انگیزی رقم زده شد. همچنین از پنج نفر از خیرین خانه مهر ماهنوش که در یک سال گذشته با حمایت‌های خود باعث بهبود کیفیت خدمات این خانه به کودکان شده‌اند، با اهدا لوح تقدیر تجلیل و قدردانی شد. مرحومه ماهنوش اسماعیلی در زمان حیات به صورت داوطلبانه چند کودک بدسرپرست را تحت حمایت خود داشتند. در نتیجه بعد از فوت ایشان بر اثر بیماری، خانواده اسماعیلی در صدد برآمدند زمینی را که پدر ایشان شب ازدواج به او هدیه داده بود، به مرکزی برای ارائه خدمات به کودکان بدسرپرست تبدیل کنند. بعد از آشنایی با مؤسسه خیریه مهرآفرین، خانواده اسماعیلی در این زمین ساختمانی احداث و به مؤسسه اهدا کردند که این ساختمان توسط مهرآفرین تجهیز و به مرکز نگهداری از کودکان بدسرپرست رده سنی ۳ تا ۶ سال در شهر رفسنجان تبدیل شد.

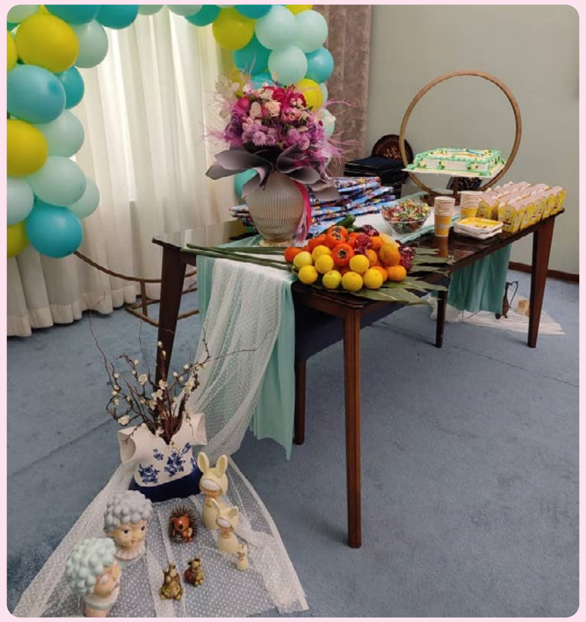

همکاری مهرآفرین با بزرگان صنعت خودرو برای حمایت از حق تحصیل کودکان

مهرآفرین همراه رسمی مدیران خودرو در امور خیریه

شرکت صنایع خودروسازی مدیران که با نام مدیران خودرو نیز شناخته می‌شود، با بیش از دو دهه فعالیت در کشور و تبدیل شدن به یکی از بزرگ‌ترین مجموعه‌های صنعتی، توجه خود را صرفاً به حوزه صنعت و اقتصاد معطوف نکرده است. یکی از بخش‌هایی که مدیران خودرو همواره در آن حضور پررنگ داشته و آن را به بخشی از برنامه خود تبدیل نموده، مسئولیت‌های اجتماعی است.

برند mvm در سال گذشته مسیر مسئولیت‌های اجتماعی خود را در حمایت از حق تحصیل همه کودکان ایران تعیین کرده‌است و تمامی نمایندگان شرکت صنایع مدیران خودرو نیز در همین راستا فعالیت‌های متعددی داشته‌اند. به همین منظور همکاری مهرآفرین و مدیران خودرو برند mvm از تیرماه ۱۴۰۲ آغاز شد.

برای مراسم جشن باشگاه مشتریان mvm در شهر اصفهان، این کمپانی در راستای مسئولیت اجتماعی شرکتی خود تعدادی از کودکان مهرآفرین را نیز به این جشن دعوت کرد. پانزده کودک تحت حمایت شعبه اصفهان مهرآفرین در این مراسم در کنار مشتریان مدیران خودرو و خانواده‌های آنان حضور داشتند و ضمن تجربه لحظات شاد و مفرح، در مسابقه‌های متنوع ورزشی-تفریحی شرکت و جایزه‌های متعددی دریافت کردند. در این مراسم، مؤسسه‌ی مهرآفرین، عملکرد و دستاوردهای آن معرفی شد و آقای چو، مدیر چینی و معاونت فروش مدیران خودرو اذعان داشت که امسال این شرکت حمایت از کودکان مهرآفرین را در برنامه خود قرار داده است و از تمام نمایندگی‌ها نیز دعوت کرد که شرکت را در این مسیر همراهی کنند.

در انتهای این مراسم ۲۰۰ بسته‌ی لوازم‌التحریر به ارزش ۴۰۰میلیون تومان توسط شرکت مدیران خودرو به کودکان مهرآفرین اهدا شد.

پس از این مراسم در پی دعوت آقای چو، نمایندگی ۳۵۰ مدیران خودرو در کمپین فرشته‌باش مهرآفرین مشارکت نمود.

۳۸ کودک مهرآفرین که آرزوهای خود را برای مددکارشان و کمپین فرشته باش نقاشی کرده بودند، در جشنی با حضور نمایندگی۳۵۰ مدیران خودرو هدایای مورد علاقه خود را از

مدیران این شرکت دریافت کردند.

هدایای کودکان عبارت بود از یک دستگاه پلی استیشن، چند عدد دوچرخه، لباس و کفش، قطار ریلی و چند دستگاه تبلت که تماماً توسط نمایندگی شرکت مدیران خودرو تقبل شده بود.

همچنین آرزوی تعدادی از کودکان مهرآفرین همزمان در ۱۴شهر دیگر توسط این نمایندگی تأمین و به آن‌ها اهدا گردید.

پس از این برنامه در پی تفاهمی مقرر شد مؤسسه مهرآفرین شریک اول مدیران خودرو در امور خیریه و فعالیت‌های انسان‌دوستانه باشد.

در اقدام بعدی شرکت مدیران خودرو - برند mvm - به مناسبت روز جهانی کودک رویدادی در قالب یک اردوی تفریحی ورزشی برگزار کرد که صد نفر از مددجویان مؤسسه خیریه مهرآفرین در این مراسم در کنار خانواده‌های مشتریان مدیران خودرو حضور یافتند.

برنامه‌های این جشن شامل اجرای موسیقی زنده در کنار برگزاری مسابقات متنوع از جمله مسابقه دو ۵۴۰متر، مسابقه والیبال، مسابقه فوتبال و زدن پنالتی، دارت بادکنکی، پازل و نقاشی روی بوم کاغذی لحظاتی شاد و سرگرم‌کننده را برای کودکان رقم زد. برخی از مدیران ارشد mvm از جمله مدیر برند، مدیر محصول، مسئولان بازاریابی و فروش شرکت نیز در این فعالیت‌ها در کنار کودکان بودند و مشارکت می‌کردند.

در انتهای این جشن از سوی شرکت مدیران خودرو هدایایی از قبیل لباس گرمکن، توپ فوتبال، اسپیکر، هدفن، پد نقاشی دیجیتال و... میان فرزندان مهرآفرین توزیع شد که ارزش این هدایا بالغ بر ۵۰۰ میلیون تومان بود. همچنین هزینه برگزاری این رویداد بیش از ۱ میلیارد تومان تخمین زده شد.

در اقدام بعدی، مدیران خودرو جشنی به مناسبت شب یلدا به صورت اختصاصی برای ۲۰۰ نفر از کودکان مهرآفرین برگزار نمود. در این جشن با میوه، شیرینی آجیل و شام از کودکان مهرآفرین پذیرایی شد و آن‌ها بار دیگر هدایای ارزشمندی از شرکت مدیران خودرو دریافت کردند. عکاسی اختصاصی از کودکان با دکور یلدایی و چاپ عکس یادگاری برای آنان از دیگر برنامه‌های مراسم بود. کارکنان شرکت mvm هم در راستای عمل به مسئولیت‌اجتماعی به عنوان یک کار داوطلبانه آماده‌سازی بسته‌های شب یلدا را بر عهده گرفته بودند.

همکاری مشترک مهرآفرین و مدیران‌خودرو برای فراهم کردن دنیایی بهتر برای کودکان محروم همچنان ادامه خواهد یافت.

حضور مهرآفرین در رویدادهای نمایشگاهی جزیره کیش

روایت زندگی کودکان بدسرپرست در میان بزرگان صنعت و سرمایه‌ی کشور

رویدادهای نمایشگاهی بخش مهمی از فعالیت‌های بازاریابی بسیاری از انواع کسب و کارها -از بزرگ‌ترین شرکت‌های چند ملیتی تا شرکت‌های کوچک خانوادگی- هستند. هر رویداد نمایشگاهی ترکیبی از نمایشگاه‌ها و بازاریابی مجازی است که اجزای ضروری برای استراتژی ارتباطات شرکت‌ها هستند و به طور ایده‌آل دست به دست هم می‌دهند که محصولات و خدمات خود را برای بازدیدکنندگان در معرض نمایش قرار دهند. مهرآفرین در پاییز امسال جهت معرفی گروه هدف مؤسسه و مسائل و مشکلات آن‌ها و همچنین فعالیت‌های خود به صاحبان کسب‌وکار در دو رویداد نمایشگاهی در جزیره کیش شرکت کرد.

مهرآفرین با هدف معرفی فعالیت‌های خود و در راستای جلب مشارکت بنگاه‌های اقتصادی از تاریخ ۲الی۴ آبان ماه ۱۴۰۲ در سمپوزیوم فولاد سبز در جزیره کیش حضور پیدا کرد.

هدف از برگزاری سالانه سمپوزیوم‌های فولاد توسط انجمن آهن و فولاد ایران که عموماً با حمایت شرکت‌های فولادی و دانشگاه‌های کشور برگزار می‌گردد، ایجاد زمینه‌ی مساعد برای برقراری ارتباط میان دست اندرکاران صنعت فولاد کشور با اساتید و دانشجویان تحصیلات تکمیلی و پژوهشگران در این زمینه و به منظور رفع مشکلات موجود و توسعه‌ی هر چه بیشتر این صنعت است. سمپوزیوم فولاد ۴۰۲ با موضوع «مراحل عبور از تکنولوژی‌های موجود به فناوری‌های فولاد سبز در کشور» برگزار شد.

در این سمپوزیوم تعدادی از برترین شرکت‌های فعال در عرصه فولاد حضور داشتند و مهرآفرین نیز در غرفه‌ای به معرفی فعالیت‌های خود در زمینه‌ی حمایت از کودکان و مادران بدسرپرست و آسیب‌دیده پرداخت.

همچنین جلسات و مذاکراتی میان مؤسسه مهرآفرین با شرکت‌های فولاد خوزستان، هلدینگ توسعه معادن و صنایع معدنی خاورمیانه- میدکو، مجتمع فولاد غدیر نی‌ریز، شرکت فولاد هرمزگان، شرکت توسعه معدنی و صنعتی صبانور، شرکت آهن و فولاد ارفع و شرکت صبا فولاد برگزار شد.

اسپانسر مهرآفرین برای حضور در این رویداد، شرکت‌های فولاد خوزستان، فولاد هرمزگان و سایت خبری بیرونیت بودند.

همچنین مؤسسه مهرآفرین از تاریخ ۱۴ الی ۱۷ آبان ماه با

شرکت در نمایشگاه کیش اینوکس به معرفی فعالیت‌های انسان‌دوستانه خود به شرکت‌های بورس، بیمه و بانک‌های حاضر در این نمایشگاه پرداخت. در این نمایشگاه اکثر بانک‌های دولتی، شرکت‌های بیمه، شرکت‌های مناطق آزاد تجاری و گروه‌های تأمین مالی و سرمایه‌گذاری شرکت کرده بودند و مهرآفرین نیز با حضور در کنار این شرکت‌ها، به توضیح فعالیت‌ها و خدمات قابل ارائه به حامیان بالقوه پرداخت.

مهرآفرین در حاشیه‌ی نمایشگاه کیش اینوکس با نمایندگان شرکت‌های مختلفی از جمله شرکت فرودگاه‌های کشوری، سازمان منطقه آزاد چابهار، شرکت هواپیمایی ایران‌ایرتور، بانک سینا، بانک ملی- هلدینگ سداد جلساتی را برگزار کرد که موضوع این جلسات به فراخور حوزه‌ی فعالیت شرکت موردنظر به توسعه خدمات و فعالیت‌های مهرآفرین در سراسر کشور اختصاص داشت.

در این نمایشگاه ارائه‌ی بروشورها و نشریات مهرآفرین، روایت ماجراهای کودکان تحت پوشش و مصائب آنان و همچنین اقداماتی که مؤسسه برای حمایت از کودکان به عمل آورده، مدیران سازمان‌ها را تحت تأثیر قرار داد و با توجه به مذاکرات انجام‌شده زمینه‌ی مناسبی برای ارتباط و همکاری بیشتر در آینده مهیا گردید.

تاریخچه‌ی مؤسسات خیریه در ایران

تأسیس خیریه‌ها در راستـای ساخت ایرانی نوین

بخش دوم

در بخش اول این نوشتار، به انگیزه‌ی دولت مدرن ملی رضاشاه برای تأسیس نهادها و مؤسساتی که با هدف کمک به فقرا و اقشار آسیب‌پذیر ایجاد می‌شدند اشاره کردیم. توضیح دادیم که عزم حاکمیت پهلوی در ساخت ایرانی نوین با ایجاد تحول در زیرساخت‌های آموزشی، بهداشتی، صنعتی، و به‌صورت کلی تغییر در اساس حیات اجتماعی کشور همراه شد. تأسیس موسسأت خیریه نیز بخشی از سیاست‌های اجتماعی دولت-ملت رضاشاه در راستای ساخت ایرانی نوین بود. در بخش اول، اشاره کردیم که از سال ۱۳۱۰ به بعد ضمن تأسیس مراکز جدید دولتی با هدف ارائه‌ی خدمات اجتماعی، مراکز پیشین نیز تغییراتی را تجربه کردند. در بخش دوم به ادامه بررسی تاریخچه مراکز خیریه در زمان رضاشاه می‌پردازیم.

متأثر از تغییرات جدید، دارالعجزه -که به طور معمول مرکز نگهداری از سالمندان، معلولان و از کارافتاده‌ها بود- نیز به آسایشگاه تغییر نام داد و با امکانات درمانی و پرستاران حرفه‌ای تجهیز شد. البته چنین مراکز جدید و مجهزی نیمه‌خصوصی بود، اغلب توسط پزشکان تأسیس می‌شد و کاملا رایگان نبود. به‌عنوان مثال آسایشگاه «شاه‌آباد» در شمیران برای درمان بیماران سل با ظرفیت ۵۰ نفر که تا ۱۵۰ نفر قابلیت گسترش داشت در سال ۱۳۱۶ تأسیس شد و در سال ۱۳۱۷ ضمن گسترش فضا و پذیرش ۱۰۰ سالمند جدید، بر تعداد پرستاران و مددکاران زن افزود. در طول دو سال ۲۲۸ بیمار ریوی و مبتلا به سل در این آسایشگاه بستری شدند. از این تعداد ۴۵ نفر کاملاً سلامتی خود را بازیافتند و مرخص شدند، ۴۵ نفر دیگر به شرط مراجعه‌ی ماهی یک‌بار مرخص شدند و مابقی بیماران نیز تحت درمان‌های تخصصی قرار گرفتند.

دارالمجانین که بعدها به تیمارستان تغییر نام داد از دیگر مؤسسات دولتی بود که نیروی زن به‌عنوان خدمه یا پرستار استخدام می‌کرد. دارالمجانین بلدیه در سال ۱۳۰۵-۱۳۰۶ مجموعاً ۷۰ نفر ظرفیت داشت، اما تعداد مجانین زیاد بود و در این مؤسسه بیش از ۱۴۷ نفر ساکن بودند. قسمت‌های مختلف دارالمجانین عبارت بود از: حیاط مجانین مرد، حیاط مجانین زن و حیاط مجانین ویژه. دکتر لقمان‌السلطان طبیب، مدیر و مسئول دارالمجانین بود. در سال ۱۳۰۶، ۷۸ نفر در این موسسه معالجه شدند.

گزارش‌های دولتی درخصوص کیفیت خدمات در خیریه‌ها و نهادهای دولتی از جمله دارالمجانین را می‌بایست با احتیاط پذیرفت. آن‌چنان که از نوشته‌های جعفر شهری و حکیم الهی برمی‌آید وضعیت محبوسین دارالمجانین بسیار دردناک و اسفناک بود، بهداشت به هیچ عنوان رعایت نمی‌شد و مجانین در میان لجن و کثافات غلت می‌خوردند، پرستاران نیز بیشتر به شکنجه‌گرهای بی‌رحم شبیه بودند و صبح تا شام مجانین را شدید تنبیه می‌کردند و گرسنگی می‌دادند. بدتر از همه این بود که اغلب ساکنین دارالمجانین در بدو ورود سالم بودند، تعدادی از آن‌ها روشن‌فکران و نویسندگان منتقد دولت بودند که مأموران دولتی با دستاویزی آن‌ها را به دارالمجانین می‌آوردند تا بیمار شده و بمیرند. (حکیم الهی، بی‌تا: ۱۴، ۱۹، ۲۰-۲۱؛ شهری، ج۱، ۱۳۶۷: ۴۳۶-۴۳۸)

در دارالمجانین، رخت‌شوها، خیاط‌ها و آشپزها زن و اغلب سرپرست خانوار بودند. پرستارهای دارالمجانین آن‌گونه که از حکم مریم مقدم و حلیمه خانم پرستاران دارالمجانین مشهد برمی‌آید، در سال ۱۳۱۰ بین ۱۰ تا ۱۲ تومان حقوق دریافت می‌کردند. اعتراض به کم بودن حقوق فصل مشترک تمام دادخواست‌ها و نامه‌های پرستاران و کارکنان زن در مؤسسات خیریه بود. حلیمه خانم پرستار دارالمجانین در دادخواست خود نوشت: سرپرست خانوار است و مسئولیت اداره‌ی چند طفل صغیر را بر عهده دارد و با این حقوق اندک قادر به تأمین خانواده‌اش نیست.

با توجه به گستردگی فقر، نگهداری از کودکان و نوزادان بی‌سرپرست که تعدادشان کم هم نبود تبدیل به یکی از دغدغه‌های دولت در ارائه‌ی خدمات اجتماعی شد. جمعیت شیر وخورشید که در شهرهای کشور رسیدگی به این قبیل امور را بر عهده داشت، اقدام به تأسیس پرورشگاه و «مؤسسات نوزادگان» می‌کرد. پس از تأسیس این مراکز، عده‌ای از زنان و دختران جهت کار استخدام می‌شدند. پرورشگاه «شاه‌رضا» در مشهد نیز با همین هدف یعنی نگهداری از اطفال بی‌سرپرست تأسیس شد. البته از نحوه‌ی اداره‌ی این مؤسسات و میزان کارایی آن‌ها اطلاع چندانی در دست نیست، اما آن‌گونه که از خاطرات ستاره فرمانفرییان، کسی که برای نخستین بار دانشکده و رشته مددکاری اجتماعی در ایران را تأسیس کرد برمی‌آید، حتی در سال‌های دهه‌ی ۴۰ نیز وضعیت مؤسسات خیریه که اختصاص به نگهداری اطفال و ایتام داشت بسیار رقت‌انگیز و هولناک بود.

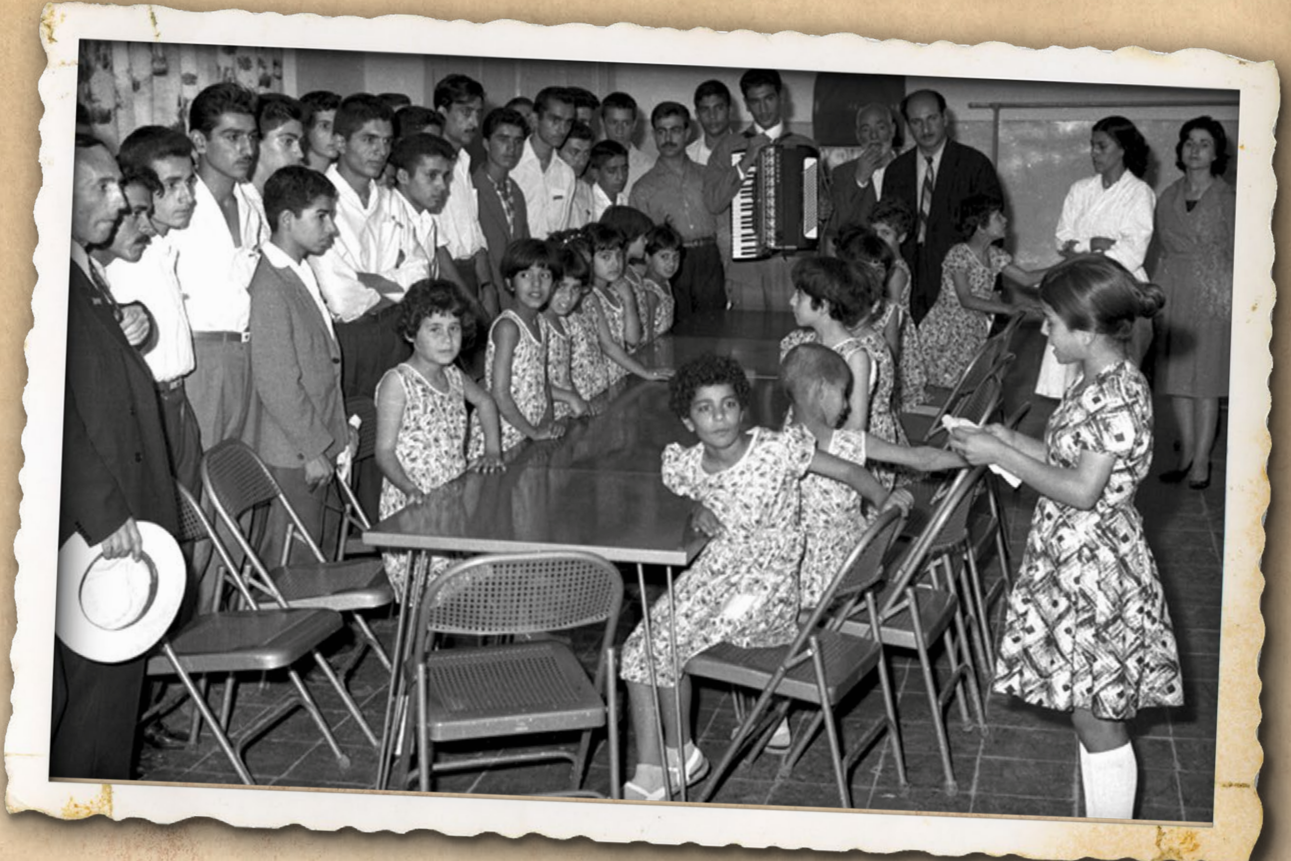

مسئلة مرگ‌ومیر اطفال و تأثیر آن بر رشد جمعیت از مسائل مورد نظر شاه و ناسیونالیست‌های هم‌عصر او بود؛ به‌ویژه این‌که فقر گسترده و به دنبال آن ابتلا به انواع بیماری در میان مردم، نگهداری اطفال را برای بسیاری از خانواده‌ها دشوار کرده بود. در دوره‌ی پهلوی، دولت تلاشی جدی در حوزه‌های مختلف در جهت کاستن از میزان مرگ‌ومیر اطفال و رشد جمعیت انجام داد و تا حد زیادی در این کار موفق شد. جمعیت شیر و خورشید یکی از بازوهای اجرایی دولت در اجرای سیاست‌های افزایش جمعیت بود. این سازمان در سال ۱۳۰۸ با الگوپذیری از کشور شوروی اقدام به تأسیس مؤسساتی با عنوان «پرورشگاه نوزادگان» و به دنبال آن استخدام عده‌ای مربی و پرستار زن کرد.

هدف این مؤسسات در وهلة اول، نگهداری و آموزش اطفال و کودکانی بود که والدین آن‌ها مایل بودند فرزندان‌شان را جهت آموزش به مدت چند ساعت در روز به این مراکز بفرستند. هدف دوم مؤسسات «پرورشگاه نوزادگان» حمایت‌های مالی و مشاوره‌ای به خانواده‌های بی‌بضاعت و نگهداری از اطفال آن‌ها بود. آموزش شیوه‌های فرزندپروری بر اساس روش‌های علمی، از کارکردهای دیگر این مؤسسات بود. دولت پهلوی بنا داشت تعدادی از این موسسأت را تحت حمایت‌های ملکه و زیر نظر جمعیت شیر وخورشید در مراکز ولایات نیز تأسیس کند. از آن‌جا که کارکنان این مؤسسات زن بودند، تأسیس آن‌ها در ایالات نیز مانند تهران می‌توانست فرصت‌های شغلی خوبی را برای زنان ایجاد کند.

(برگرفته از رساله دکتری مرضیه حسینی) ادامه دارد...

کودکان اولین قربانیان فجایع جنگی

اقدامات بنیادهای نیکوکاری در منطقه پرتنش

در پی حمله روز ۷ اکتبر گروه حماس به مناطقی در اسرائیل و در پی آن بمباران نوار غزه توسط ارتش اسرائیل، بسیاری از مردم دنیا به این اتفاقات واکنش نشان داده و خواستار آتش‌بس میان طرفین درگیر در جنگ شدند. به همین ترتیب بنیادهای نیکوکاری در دنیا که برای این منطقه فعالیت می‌کنند در تکاپوی جمع‌آوری کمک‌های مردم جهان و رساندن آن به هر طریقی به آسیب‌دیدگان این حوادث هستند. آن‌ها معتقدند که همه‌ی کودکان آسیب دیده از خشونت در اسرائیل و غزه باید حمایت شوند تا امنیت پیدا کنند. تمام کودکان اسیرشده باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شوند. اقدامات بشردوستانه باید برای پاسخگویی به نتایج این بحران افزایش یافته و هیچ کمکی نباید از کودکان دریغ شود. در این شماره‌ی نشریه به بهانه‌ی این جنگ ویران‌گر به معرفی تعدادی از مؤسسات و بنیادهای نیکوکاری فعال در این حوزه می‌پردازیم.

مؤسسه Children of Peace

"کودکان صلح Children of Peace " یک سازمان خیریه‌ی غیرحزبی برای کودکان اسرائیلی و فلسطینی ۴تا ۱۷ساله و جوامع آن‌هاست. هدف این مؤسسه ایجاد روحیه جمعی و رفاه از طریق هنر، آموزش، سلامت و ورزش است؛ همراه با کار برای صلح، ایجاد اعتماد، دوستی و آشتی. به این ترتیب نسل‌های آینده ممکن است در کنار هم با آرامش زندگی کنند. آن‌ها سعی دارند روابط مثبتی برای نسل آینده ایجاد نمایند تا جوامع در کنار هم در صلح زندگی و کار کنند.

قربانیان فراموش‌شده‌ی درگیری‌های خاورمیانه، کودکان هستند. بسیاری از آن‌ها در یک منطقه جنگی دائمی زندگی می‌کنند و از نتیجه‌ی نامشخص خشونت خودسرانه، ترسیده و اضطراب مداوم دارند.

کودکان هر دو جامعه عزیزان خود را از دست داده‌اند و اضطراب شدیدی را تجربه می‌کنند. آن‌ها از مشکلات روحی و جسمی رنج می‌برند و دچار سطح بالایی از بیماری‌های دوران کودکی هستند.

برای "کودکان صلح" محافظت از کودکان بهترین و واقعی‌ترین امید برای آینده است. این بچه‌ها هستند که می‌توانند اولین قدم‌ها را در هر نقشه‌ی راهی برای صلح بردارند. تغییر برای بهتر شدن از توده‌های مردمی خواهد آمد؛ از طریق تجربیات مشترک، پروژه‌ها و برنامه‌ها برای غلبه بر بدگمانی، بی‌اعتمادی و ترس.

"کودکان صلح" به دنبال محافظت از همه کودکان -صرف نظر از فرهنگ، ایمان، جنسیت یا میراث- در اسرائیل و فلسطین هستند.

آن‌ها از طریق پروژه‌ها و برنامه‌های همزیستی در هنر، آموزش، بهداشت و ورزش برای کودکان اسرائیلی و فلسطینی ۴ تا ۱۷ ساله و با ایجاد اتحاد با سازمان‌های همفکر ائتلاف صلح -بزرگ‌ترین شبکه صلح در سراسر خاورمیانه و شمال آفریقا- در بحرین، مصر، غزه، اسرائیل، اردن، لبنان، مراکش، ترکیه و کرانه باختری سعی دارند تا به این مهم دست یابند.

مدرسه‌ی Hope Flowers

" مدرسه‌ی گل‌های امید Hope Flowers School " تنها یکی از پروژه‌هایی است که با "کودکان صلح" همکاری می‌کند. این مدرسه در سال ۱۹۸۴ توسط حسین عیسی، یک پناهنده‌ی فلسطینی تأسیس شد که با یک فلسفه آموزشی مختص به صلح و آموزش دموکراتیک کار می‌کند.

حسین معتقد بود که مناقشه‌ی فلسطین و اسرائیل تنها در صورتی می‌تواند بدون خشونت حل شود که فلسطینی‌ها نسل جدیدی را ایجاد کنند که به صلح، همزیستی و احترام به حقوق یکدیگر معتقد باشند.

ایده این بود که کودکان فلسطینی و اسرائیلی زودتر دور هم جمع شوند و به آن‌ها آموزش داده شود که فراتر از ترس و کلیشه‌های ناشی از سال‌ها درگیری حرکت کنند. این مدرسه در بیت‌لحم صلح، دموکراسی و توسعه‌ی جامعه را آموزش می‌دهد.

"مدرسه‌ی گل‌های امید" به کودکان ۵ تا ۱۴ ساله مهارت‌های عدم خشونت، شهروندی و اجتماعی و همچنین خودسازی، درک جمعی و بین فرهنگی را آموزش می‌دهد. این برنامه با بهبودی تروما و آموزش با نیازهای ویژه در بیت‌لحم فلسطین کار می‌کند و اکنون به کاهش خشونت، قطبی‌سازی و افراط‌گرایی کمک می‌نماید.

این مرکز با زنان، جوانان، خانواده‌ها و متخصصان کار می‌کند و افراد محروم و آسیب‌دیده از درگیری را توانمند می‌کند؛ به مردم کمک می‌نماید تا زندگی خود را بازسازی کنند، ابتکار عمل را به دست گیرند، بال های خود را باز نمایند و نقش‌سازنده‌ای در بهبود جوامع خود ایفا کنند.

مؤسسه‌ی Save the Children

مؤسسه‌ی "کودکان را نجات دهید" از سال ۱۹۵۳ به کودکان فلسطینی آسیب‌دیده از درگیری‌های جاری خدمات و حمایت‌های اساسی ارائه می‌کند و از سال ۱۹۷۳ در کرانه‌ی باختری و غزه حضور دائمی داشته است.

مؤسسه‌ی "کودکان را نجات دهید" به اصول انسان‌دوستانه، انسانیت، بی‌طرفی و استقلال متعهد است. تیم‌های آن‌ها در غزه، مصر و لبنان به طور شبانه‌روزی کار کرده‌اند تا لوازم حیاتی را برای پاسخگویی به نیازهای کودکان آسیب‌دیده فراهم کنند.

در حال حاضر، کودکان تحت فشار عاطفی و روانی فزاینده‌ای قرار دارند، زیرا آن‌ها بار عمده‌ی یکی از بدترین بحران‌های جهان را تحمل می‌کنند. برای سال‌ها، این مؤسسه به نیازهای منحصربه‌فرد کودکانی که تحت تأثیر درگیری و آوارگی قرار گرفته‌اند، پاسخ داده است.

واکنش بشردوستانه Save the Children

در ماه نوامبر امسال، اولین تجهیزات مؤسسه‌ی "کودکان را نجات دهید" شامل کیت های پزشکی، مواد مصرفی و آب از مصر وارد غزه شد. هرچند که هر کمکی که به خانواده‌ها در غزه می‌رسد مهم است، اما نرخ کنونی تحویل آن کافی نیست؛ سوخت نیز باید اجازه ورود به غزه را داشته باشد.

این مؤسسه اعلام آمادگی کرده که به محض امکان دسترسی، فعالیت‌های برنامه‌ریزی‌شده را به شرح زیر افزایش می‌دهد:

- توزیع لوازم ضروری بیشتر مانند آب، غذا، لوازم بهداشتی و لوازم ضروری منزل
- تأمین زیرساخت‌های سوخت و آب برای بیمارستان‌ها و توزیع مخازن ذخیره‌ی آب
- ارائه‌ی خدمات حمایتی روانشناختی برای کودکان و مراقبین، از جمله ایجاد فضاهای دوستدار کودک
- ایجاد فضاهای آموزشی موقت و تعمیر مدارس آسیب‌دیده
- شناسایی کودکان در معرض خطر برای خدمات حمایت از کودکان

فارغ از هرگونه جهت‌گیری سیاسی، ایدئولوژیکی و ناسیونالیستی، به یاد داشته باشیم که کودکان هیچ نقشی در آغاز جنگ ندارند، اما اولین و بی‌دفاع‌ترین قربانیان خشونت، آن‌ها هستند.

(کاری از تیم ترجمه‌ی نشریه مهرآفرین)

گزارش مالی مؤسسه مهرآفرین در سه ماه تابستان سال ۱۴۰۲

نوع خدمات	مبلغ به ریال
پرداخت مستمری حامیان به حساب مددجویان	۴۳,۸۱۸,۰۰۰,۰۰۰
ودیعه مسکن	۹,۵۶۵,۰۰۰,۰۰۰
ارزاق و مواد غذایی	۱۹,۷۱۵,۳۲۶,۷۸۰
توزیع گوشت و مواد پروتئینی	۱,۴۶۹,۸۵۰,۰۰۰
تهیه شیر خشک	۴,۶۴۷,۶۳۳,۶۰۰
خرید پوشک	۱,۱۸۱,۲۵۳,۳۰۰
آموزش و حمایت تحصیلی	۱۸,۲۰۹,۴۱۸,۰۵۰
خرید کتاب	۱,۳۲۲,۰۴۰,۰۰۰
توانمند سازی و اشتغال‌زایی	۸,۴۶۰,۰۰۰,۰۰۰
بهداشت و درمان	۸,۳۳۰,۱۲۸,۰۳۴

نوع خدمات	مبلغ به ریال
روان درمانی	۴,۵۴۸,۲۴۱,۰۰۰
کیف و نوشت‌افزار	۱۵,۱۶۷,۷۲۰,۰۰۰
هزینه مراکز و خانه های کودک و نوجوان	۴۸,۶۱۱,۰۱۱,۹۳۸
پروژه های عمرانی و محرومیت‌زدایی	۵۲,۷۵۰,۵۲۰,۸۵۷
خرید انواع کولر (آبی و گازی)	۸,۱۰۰,۰۴۰,۰۰۰
پرداخت اجاره‌معوقه	۳,۲۱۲,۷۰۰,۰۰۰
برآوردن آرزوها از طریق کمپین "فرشته باش"	۲,۶۱۸,۰۰۰,۰۰۰
ارزش کار داوطلبی	۸,۱۲۰,۰۰۰,۰۰۰
ارزش کالاهای اهدایی	۱۲,۸۱۲,۴۴۳,۰۱۰
جمع کل به ریال	۲۷۲,۶۵۹,۳۲۶,۵۶۹

به کسی که در معرض خشونت خانگی قرار دارد چطور کمک کنیم؟

اگر شخصی از اطرافیان شما در معرض خشونت خانگی قرار گرفت چطور مداخله کنید؟

* اگر شخص خشونت‌دیده از نزدیکان شماست و نسبت به آزار و خشونت مشکوک شده‌اید، نترسید و از او در این مورد سؤال کنید.

* به شخص این اطمینان را بدهید که از او حمایت می‌کنید. سعی کنید با آرامش و دقت به صحبت‌های او گوش دهید و به هیچ عنوان قضاوت نکنید.

* اگر حس می‌کنید با شما راحت نیست و از گفتن حقیقت اجتناب می‌کند به او پیشنهاد کنید از خدمات مشاوره آنلاین سامانه ۱۴۸۰ سازمان بهزیستی استفاده کند.

* به او اطمینان دهید که همیشه در دسترس هستید. بگویید در طول شبانه روز هر مشکلی برایش پیش آمد با شما تماس بگیرد.

اگر شخصی در همسایگی شما مورد خشونت خانگی قرار دارد چه کار کنید؟

در چنین شرایطی نباید بی‌تفاوت باشید. اجازه ندهید ترس مانع مداخله شما شود. اگر صدای جیغ و فریاد می‌شنوید و می‌ترسید به تنهایی وارد مهلکه شوید می‌توانید از همسایه‌های دیگر درخواست کمک کنید.

* اگر سر و صدا شدید و خشونت فیزیکی در جریان است می‌توانید با پلیس ۱۱۰ یا خط ۱۲۳ اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی تماس بگیرید و مورد را گزارش کنید.

* تا رسیدن اورژانس اجتماعی می‌توانید خودتان به بهانه درخواست مواد غذایی یا گفتن چیزی درباره ساختمان زنگ در آن‌ها را بزنید. این اقدام شما می‌تواند به کاهش تنش کمک کند و در عین حال به فرد در معرض آسیب دلگرمی بدهد که شما صدای او را می‌شنوید. همچنین ممکن است فرد خشونتگر با دیدن شما احساس خطر کند و موقتا از خشونت دست بکشد.

* در روزهای بعد که موقعیت آرام‌تر شد می‌توانید به فرد خشونت‌دیده نزدیک شوید و با جلب اعتماد او آگاهی بدهید که در این‌طور مواقع با چه ارگان‌ها و سازمان‌هایی می‌تواند تماس بگیرد. به جز اورژانس اجتماعی سازمان بهزیستی، شخص می‌تواند از خدمات مشاوره حقوقی سازمان قوه قضاییه با شماره تلفن ۱۲۹ نیز استفاده کند.

شماره کارت ها و حساب های مؤسسه نیکوکاری مهرآفرین

ردیف	نام بانک	شماره کارت	شماره حساب	هدف
۱	ملی	۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۰۰۰۳۸	۰۱۰۳۸۰۴۲۰۸۰۰۲	حمایت از کودکان بد سرپرست
۲	ملی	۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۰۶۱۰۰	۰۲۰۷۲۹۸۸۰۱۰۰۶	سبد کالا
۳	ملی	۶۰۳۷۹۹۱۱۹۹۵۲۹۹۰۴	۰۲۱۶۷۸۰۶۹۲۰۰۹	پنج‌شنبه های مهرورزی
۴	سامان	۶۲۱۹۸۶۱۰۰۵۹۶۶۷۶۶	۸۲۲۸۱۰۲۲۴۴۶۶۶۶۱	همراه سرا
۵	اقتصاد نوین	۶۲۷۴۱۲۱۹۴۰۰۷۰۹۸۰	۰۱۰۲۷۵۱۰۴۳۶۴۲۴۹۰۰۱	حمایت از کودکان کار
۶	پاسارگاد	۵۰۲۲۲۹۱۹۰۰۰۱۰۷۰۱	۲۹۰۸۱۰۰۱۰۵۹۶۶۷۴۱	مواد غذایی
۷	رفاه	۵۸۹۴۶۳۷۰۰۰۰۱۲۸۲۰	۱۷۰۴۸۲۳۲۷	شیر خشک
۸	صادرات	۶۰۳۷۶۹۱۹۹۰۶۸۲۲۰۵	۰۱۰۸۵۴۶۹۹۶۰۰۵	مهد تهران
۹	سپه	۵۸۹۲۱۰۷۰۴۴۰۱۶۱۵۵	۱۲۳۸۳۳۳۳۳۳۳۰۱	مهد مشهد
۱۰	ملت	۶۱۰۴۳۳۷۶۸۶۸۹۴۹۹۷	۸۱۴۷۱۰۷۶۶۵	مهد کرج
۱۱	ملت	۶۱۰۴۳۳۷۷۳۷۶۰۷۶۹۵	۱۳۳۳۳۳۳۵۳۵	مهد ورامین
۱۲	رسالت	۵۰۴۱۷۲۷۰۱۰۰۷۱۷۰۰	۱۰۶۵۹۶۲۴۹۱	خانه مهر کرمان
۱۳	مسکن	۶۲۸۰۲۳۱۲۶۶۶۶۶۶۶۷	۷۱۰۰۲۱۸۵۵۹۶۴	پروژه تبریز
۱۴	آینده	۶۳۶۲۱۴۷۰۱۰۰۰۳۹۵۰	۰۲۰۲۸۵۶۵۰۲۰۰۲	مدرسه سازی

در چشم‌های معصومش بیم و امید هم‌زمان موج می‌زند. دانش‌آموز بودن در استان سیستان و بلوچستان سخت است؛ درس خواندن در مدارسی "کپری" که معمولاً با پوسته و شاخ و برگ درختان خرما ساخته می‌شوند و گرمای داخل آن‌ها طاقت‌فرساست، دشوار است ولی حالا می‌تواند با مدرسه "کپری" خداحافظی کند و در ساختمانی نو که با همت مهرآفرین ساخته شد، درس بخواند. پوست آفتاب‌سوخته و چشمان نگرانش اما خبر از سختی‌های بزرگ‌تری در زندگی‌اش می‌دهد. کدام ناجی قرار است رنج‌هایش را پایان دهد؟

MVM

مدیران خودرو

مدیران خودرو همراه مهرآفرین
در امـور خیریه

WMWL
#WITH MVM WITH LOVE